

حقوق بین‌الملل تعاملی: رهیافتی غیر سلسله‌مراتبی بر یکجانبه‌گرایی و سلطه‌جویی در حقوق بین‌الملل

حیدرعلی تیموری*

(DOI): 10.22066/CILAMAG.2022.247148

(DOR): 20.1001.1.2251614.1401.39.66.4.0

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۸/۱۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۱/۳۰

چکیده

این نوشتار بر آن است تا با بررسی نظریه نوظهور حقوق بین‌الملل تعاملی، به موضوع یکجانبه‌گرایی و افق نویی که این نظریه در این خصوص می‌تواند در پیش روی حقوق بین‌الملل بگشاید بپردازد. طبق این نظریه، یکجانبه‌گرایی، بخشی از خصوصیت ذاتی حقوق بین‌الملل تلقی شده اما چنانچه یکی از قوانین بین‌المللی به صورت یکجانبه از سوی قدرت‌های برتر نقض شود، لزوماً از مشروعیت و قانونیت لازم برخوردار نخواهد شد و امکان تداوم در مناسبات بین‌المللی را نخواهد داشت. یکجانبه‌گرایی به خودی خود، نامطلوب نیز تلقی نشده بلکه رفتاری است که در فرایند برساختن قوانین جدید به کار می‌آید اما برای برخورداری از قانونیت و مشروعیت باید با درک مشترک سایر بازیگران نیز در تعامل باشد؛ در غیر این صورت به استثناگرایی-معافیت‌جویی منجر شده و از احراز قانونیت باز می‌ماند. در پایان این نوشتار با عبور از دوگانه نقض-مجازات به روشنی نشان می‌دهد که قدرت‌های برتر چنانچه بخواهند اراده خود را به صورت یکجانبه و به دور از فرایند تعامل بین‌المللی بر سایر بازیگران عرصه بین‌الملل تحمیل کنند در همراه کردن آن‌ها شکست خورده و حتی به‌عنوان قدرتمندترین دولت‌ها، ناتوان از توجیه حقوقی برتری خود خواهند بود. بدین منظور به‌عنوان پرسش اصلی، این اثر به بررسی این مسئله می‌پردازد که چگونه نظریه حقوق بین‌الملل تعاملی به مشکل نقض‌های یکجانبه در حقوق بین‌الملل و بازتولید نظام سلطه در این نظام حقوقی پاسخ می‌دهد.

واژگان کلیدی

یکجانبه‌گرایی، تعامل، سلطه، قانونیت، مشروعیت، تعهد، پایبندی، فهم مشترک

مقدمه

همان‌طور که مارتی کاسکنیمی می‌گوید، حقوق بین‌الملل همواره می‌تواند در معرض بازتولید اشکال مختلف سلطه باشد.^۱ از سوی دیگر، حاکمیت قانون در حقوق بین‌الملل، ضعیف و شکننده بوده و ظاهراً ضمانت‌اجراهای کافی برای پاسداری از برخی قوانین بین‌المللی وجود ندارد. پس از مداخله یکجانبه ناتو در بحران کوزوو و پیامدهای آن، بار دیگر موضوع یکجانبه‌گرایی و خطر فراگیری نقض‌های فاحش قواعد بین‌المللی از سوی کشورهای قدرتمند، تبدیل به موضوعی مهم در حقوق بین‌الملل شد.^۲ چهار سال پس از بحران کوزوو با اشغال یکجانبه عراق از سوی ائتلافی به رهبری ایالات متحده آمریکا و بریتانیا در ۲۰۰۳ زمانی که جامعه بین‌المللی و سازمان ملل متحد نتوانستند به نقض فاحش یکی از بنیانی‌ترین اصول حقوق بین‌الملل یعنی اصل عدم مداخله، واکنشی درخور نشان دهند، این موضوع اهمیت روزافزون خود را بار دیگر نشان داد. از آن پس مواجهه با اثرات منفی یکجانبه‌گرایی و سلطه‌گری ناشی از آن، تبدیل به تلاش توقف‌ناپذیر حقوق‌دانان بین‌المللی شد. همچنین با روی کار آمدن دونالد ترامپ، موضوع یکجانبه‌گرایی آمریکا بار دیگر مشکلات حقوق بین‌الملل معاصر را نمایان ساخت، آن‌چنان که به نظر می‌رسد مسئله یکجانبه‌گرایی سلطه‌جویانه، معضل دوره‌ای در حقوق بین‌الملل شده است. در این راستا یازده سال پیش، دو حقوق‌دان کانادایی با ارائه نظریه بدیعی سعی کردند نقض قواعد بین‌المللی از سوی کشورهای قدرتمند را به روشی متفاوت حل کنند و نام نظریه خود را حقوق بین‌الملل تعاملی (از این پس، نظریه یا نظریه تعاملی) نهادند که محور تحلیل این نوشتار خواهد بود.

در واقع دلیل اهمیت این موضوع و انگیزه اصلی این نوشتار، ظهور دوره‌ای و متناوب یکجانبه‌گرایی آمریکا در نقض مقررات بین‌المللی است که بازبینی مجدد در تبیین و برداشت از نظام حقوق بین‌الملل را واجب می‌کند. نقض مقررات بین‌المللی و بی‌مجازات ماندن این‌گونه رفتارها بخصوص زمانی که ناقض، یکی از قدرت‌های برتر جهان است این مسئله را پیش می‌کشد که آیا حقوق بین‌الملل، نظام حقوقی به معنی واقعی است؟ بنابراین جا دارد به‌عنوان پرسش اصلی این تحقیق به بررسی این مسئله پرداخته شود که چگونه نظریه حقوق بین‌الملل تعاملی به مشکل نقض‌های یکجانبه در حقوق بین‌الملل و بازتولید نظام سلطه در این نظام حقوقی می‌پردازد.

بدین منظور در بخش‌های بعد، ابتدا به تبیین حقوق بین‌الملل به‌عنوان نظام حقوقی متفاوت، و سپس به بررسی مفهوم یکجانبه‌گرایی در ادبیات حقوق بین‌الملل اشاره خواهد شد. در بخش

۱. Koskeniemi, Martti, "Constitutionalism as Mindset: Reflections on Kantian Themes about International Law and Globalization", *Theoretical Inquiries in Law*, vol. 8, No. 1, 2007, pp. 9-36.

۲. بدین منظور بیست سال پیش همایشی از سوی دانشکده حقوق دانشگاه میشیگان برگزار و مقالات ارائه شده در آن در دو شماره مجله حقوق بین‌الملل اروپا چاپ شد.

بعدی، بحث نظری در خصوص نظریهٔ تعاملی با شرح نظرات فولر و سازه‌گرایان موردنظر خواهد بود. سپس با نگاهی هستی‌شناختی، تبیین مختصری از مفاهیم مندرج در این نظریه همانند تعهد، مشروعیت، تنوع و تکثر بازیگران بین‌المللی و منشأ اقتدار قانون ارائه خواهد شد. پس از آن نحوهٔ مواجههٔ این نظریه با موضوع یکجانبه‌گرایی و سلطه‌جویی در حقوق بین‌الملل تحلیل می‌شود.

۱. حقوق بین‌الملل، همچون نظامی متفاوت

حقوق بین‌الملل به‌عنوان نظام حقوقی متفاوت که در آن، دولت‌ها همچنان تابعان اصلی هستند، در نظم افقی و بیشتر غیرسلسله‌مراتبی به تنظیم و کنترل مناسبات میان آن‌ها می‌پردازد و همواره با این پرسش روبه‌رو بوده است که بدون وجود سازوکارهای تفکیک قوا و همچنین نبود نظام سلسله‌مراتبی نهادهای قضایی چگونه می‌تواند نظام حقوقی کارآمد تلقی شود. به همین دلیل برخی در اصل وجود چنین نظام حقوقی تردید داشته‌اند.^۳ همین امر و پاسخ به این تردیدها دغدغهٔ اصلی بسیاری از نظریه‌پردازان حقوق بین‌الملل از اواخر قرن نوزدهم تا حال بوده است.^۴

آن‌چنان که پیداست حقوق بین‌الملل همیشه با حقوق داخلی به‌عنوان نظام حقوقی کامل و نمونهٔ کارآمد نظم متصور حقوقی سنجیده شده است. همین امر تبدیل به پیش‌فرضی دامنه‌دار و کم و بیش بی‌چون و چرا شده و حتی برخی حقوق‌دانان از جمله لوترپخت را بر آن داشته تا ادعا کنند حقوق بین‌الملل، نظام حقوقی در حال توسعه و تکامل فرض می‌شود که روزی همچون حقوق داخلی دارای ضمانت اجراها و سلسله‌مراتب خواهد شد و در صورت نبود این پیش‌فرض، اصولاً نمی‌توان از چیزی به مثابه حقوق بین‌الملل سخن راند.^۵ بنابراین این فرض پوزیتیویستی حتی کسانی چون لوترپخت را که به آن سنت فکری تعلق ندارد به خود مشغول داشته و این وضعیت کم و بیش تا زمانهٔ حاضر ادامه داشته است. هم‌زمان به دلیل تفاوت‌های حقوق بین‌الملل با حقوق داخلی، حقوق‌دانان بین‌المللی به‌ناچار گاه و بیگاه به تبیینی جدید در راستای توجیه خلأهای موجود در حقوق بین‌الملل همّت گماشته‌اند. در واقع اگر تفاوت بیان‌شده در فوق در یک واژه خلاصه شود می‌توان به مشکل اجراء در حقوق بین‌الملل اشاره کرد که خود به منبع اقتدار حقوق ارتباط می‌یابد که بیان‌کنندهٔ ضمانت اجرای قواعد بین‌المللی است،^۶ چرا که هرچه در

3. Goldsmith, Jack and Posner, Eric, *The Limits of International Law*, OUP, 2007.

4. Collins, Richard, "Classical Legal Positivism in International Law Revisited" in Jorg Kammerhofer and Jean D' Aspremont (eds), *International Legal Positivism in A Post-Modern World* (CUP 2014) 23-49. See also Fitzmaurice, Gerald, "The Foundations of the Authority of International Law and the Problem of Enforcement", *Modern Law Review* vol. 19, No. 1, pp. 1, 3.

5. Lauterpacht, Hersch, "The Place of International Law in Jurisprudence", in Lauterpacht, Elihu (ed.), *International Law: Being the Collected Papers of Hersch Lauterpacht*, Vol. 1 (CUP 1970) pp. 193, 208.

6. Enforcement

7. Fitzmaurice, *op.cit.*, pp. 5, 2.

ادبیات حقوق بین‌الملل در خصوص مبنای لازم‌الاجرا بودن قوانین آن بیشتر جستجو شود، کمتر قانع‌کننده است که مبنایی به‌غیر از اصل رضایت دولت‌ها می‌تواند وجود داشته باشد. اما هم‌زمان مدافعان این تفسیر دچار این ناخرسندی نیز می‌شوند که اصل رضایت، خود باید از قاعده عالی‌تری این موقعیت حقوقی را کسب کرده باشد در حالی که آن‌ها در یافتن این قاعده برتر ناتوانند.^۸ در واقع، در فراتر از اصل رضایت، بحران اجرای مقررات بین‌المللی خود را دوچندان نشان می‌دهد. در اینجا می‌توان به‌عنوان شاهد مثال به مشکل قواعد آمره در حقوق بین‌الملل معاصر اشاره کرد. مسئله اجرای قواعد آمره و به‌طور کلی قواعدی که به جامعه جهانی تعلق دارند و کاستی‌هایی که همچنان حقوق بین‌الملل در این خصوص دارد، در ادبیات حقوق بین‌الملل، موضوعی کاملاً شناخته شده است. در این خصوص حتی گاهی برخی از آن به پارادوکس حقوق بین‌الملل یاد می‌کنند چرا که از یک سو این قواعد به جامعه جهانی به‌عنوان یک کل واحد تعلق دارند و اجرای آن‌ها فراسوی اصل رضایت دولت‌ها قرار می‌گیرد و از دیگر سو جامعه جهانی خود دارای سازوکارهایی مستقل از دولت‌ها در دوران معاصر نیست که بتواند بدون نیاز به همکاری و رضایت دولت‌ها قواعد خود را به اجرا درآورد.^۹

شاید شرح این مسئله نیاز به توضیح بیشتری داشته باشد. حقوق‌دانان پوزیتیویست بر این باورند که قواعد و مقررات بین‌المللی رعایت می‌شوند چرا که برای آن‌ها ضمانت اجرا وجود دارد و از آنجا که سازوکارهای اعمال چنین ضمانت‌آرایی در حقوق بین‌الملل به قوت نظام‌های حقوق داخلی نیست، مکتب واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل چنین نتیجه می‌گیرد که تعهدات بین‌المللی کم‌اثر یا در بسیاری موارد در عمل بی‌اثر هستند. اما این موضوع همان‌طور که فیتز موریس می‌گوید، درک نادرستی از مفهوم تعهدات حقوقی است چرا که بر مبنای این تفسیر، حقوق تعهدآور است چون به اجرا درآورده می‌شود، در حالی که دقیقاً برعکس این است؛ قوانین به اجرا درمی‌آیند چون تعهدآور تلقی می‌شوند؛^{۱۰} هرچند این برداشت نیز نمی‌تواند مشکل نقض تعهدات بین‌المللی و بی‌مجازات ماندن آن‌ها را دقیقاً توجیه کند. از سوی دیگر برای خردگرایان، رضایت، ضمانت اجرا و منبع ایجاد تعهدات حقوقی است و بر این اساس، افراد با ابراز رضایت خود به پذیرش تعهدی

8. *Ibid.*, 8.

۹. برای بررسی بیشتر این موضوع، ن.ک:

Lauterpacht, Hersch, *The Function of Law in the International Community* (new ed, OUP 2011) 410, 429-30; Orakhelashvili, Alexander, 'International Law, International Politics and Ideology' in Alexander Orakhelashvili (ed), *Research Handbook on the Theory and History of International Law* (Edward Elgar c2011) 370-373; Orakhelashvili, Alexander, *Peremptory Norms in International Law* (OUP 2006) 7-35, 47. Crawford, James, 'Responsibility for Breaches of Communitarian Norms: An Appraisal of Article 48 of the ILC Articles on Responsibility of States for International Wrongful Acts' In Ulrich Fastenrath and Others (eds), *From Bilateralism to Community Interest: Essays in Honour of Bruno Simma* (OUP 2011) 229; Conklin, William, "The Peremptory Norms of the International Community" (2012) 23(3) *EJIL* 837-861.

10. Fitzmaurice, *op.cit.*, 5, 2.

به‌صورت صریح یا ضمنی بدان گردن می‌نهند. این موضوع از سوی بسیاری در حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل که فاقد سازوکار مرکزی اعمال اقتدار است پذیرفته شده است. اما این مسئله نیز همان‌طور که هارت به‌درستی بر آن تأکید می‌کند خالی از اشکال نخواهد بود. هارت به‌درستی می‌گوید که اصل رضایت، خود تنها زمانی می‌تواند تعهدآور باشد که قاعده دیگری پیش از آن، قواعدی از جمله رضایت را به‌عنوان هنجاری الزام‌آور تأیید کرده باشد؛^{۱۱} بنابراین رضایت خود به‌تنهایی نمی‌تواند منشأ الزام‌آور بودن قوانین و مقررات بین‌المللی تلقی شود.^{۱۲}

در همین راستا در حقوق بین‌الملل کلاسیک، پیش از جنگ جهانی دوم بر مبنای قاعده خودیاری،^{۱۳} دولت‌ها به‌صورت یکجانبه به جنگ دست می‌یازیدند تا حقوق خود را استیفا کنند و ناقضان قواعد بین‌المللی را وادار به پیروی از تعهداتشان کنند. در واقع توسل به زور، عالی‌ترین سطح از ضمانت اجرا در حقوق بین‌الملل تلقی می‌شد. اما پس از جنگ جهانی دوم با تأسیس سازمان ملل متحد و نگارش منشور آن، توسل به زور به‌عنوان یکی از اشکال استیفاء حقوق، خلاف مقررات بین‌المللی اعلام شد و از نمودهای بارز سلطه‌گری تلقی شد. همین امر، ضرورت ایجاد سازوکاری جایگزین و مسالمت‌آمیز را دوجندان کرد. اما نظام حقوق بین‌الملل تا کنون فاقد سازوکار الزامی و متمرکز در این خصوص بوده است؛ به همین دلیل معضل اعمال مقررات بین‌المللی گریبان حقوق‌دانان بین‌المللی را رها نکرده است.

در نتیجه خلأ یادشده، بسیاری از حقوق‌دانان بین‌المللی به‌تدریج به جای تمرکز بر مسئله لاینحل اجرا به دنبال تبیین مفهوم پایبندی به نظام حقوق بین‌الملل و قواعد آن به‌عنوان مفهومی جایگزین رفته‌اند تا بدین طریق بر مشکلات فوق فائق آیند.^{۱۴} چنان‌که پیش از این بدان اشاره رفت در ۲۰۱۰ جوتا برونه و استفن توپ با انتشار کتاب *مشروعیت و قانونیت در حقوق بین‌الملل، رهیافتی تعاملی*، رهیافت‌های سنتی را به چالش کشیدند و با تلاش برای ارائه تبیینی غیرسلسله‌مراتبی از حقوق بین‌الملل، سعی در طرح نظریه‌ای جدید در این رشته کردند.^{۱۵} این کتاب در واکنش به حملات یازده سپتامبر بخصوص اشغال عراق و اقدامات یکجانبه‌گرایانه آمریکا در نقض آشکار اصول نظام حقوق بین‌الملل به رشته تحریر درآمد و پس از آن تحسین و انتقادات زیادی را برانگیخت. در واقع این نظریه، میان‌رشته‌ای است که با تلفیق نظریات حقوقی و روابط بین‌المللی سعی دارد تا با ارائه تفسیری انقلابی از برداشت رایج از حقوق بین‌الملل، افقی

11. Hart, H.L.A., *The Concept of Law* (3rd edition, OUP 2012), p. 225.

12. Reus-Smit, Christian, "Obligation through Practice", *International Theory*, vol. 3, 2011, pp. 339, 341-342.

13. Self-help

14. Dunoff, Jeffrey, "What Is the Purpose of International Law?" *International Theory*, vol. 3, 2011, pp. 326, 328.

15. Jutta Brunnée & Stephen J. Toope, *Legitimacy and Legality in International Law an Interactional Account* (CUP 2010).

نو به روی تحلیل‌های موجود از نظام حقوق بین‌الملل معاصر بگشاید. این نظریه با تلفیق دو نظریه لون فولر در حقوق که رهیافتی مدرن از نظریه‌های حقوق طبیعی است با نظریه سازه‌گرایان در روابط بین‌الملل، دست به ارائه تحلیلی متفاوت از حقوق بین‌الملل زده است که به اختصار به تجزیه و تحلیل آن پرداخته می‌شود. اما پیش از آن باید به موضوع یکجانبه‌گرایی در حقوق بین‌الملل پرداخت.

۲. یکجانبه‌گرایی و ناخرسندی‌هایش

به‌طور کلی یکجانبه‌گرایی حقوقی به‌عنوان رفتاری از سوی یکی از تابعان حقوق بین‌الملل یا گروهی از آن‌ها در کنار یکدیگر در یکی از سه موقعیت زیر تعریف می‌شود: ۱. مقابله با عمل حقوقی دیگر همچون اعتراض به عرف بین‌المللی، ۲. اجرای حقوق حاکمیتی مانند شناسایی دولت‌ها و ۳. پذیرش تعهدات همچون الحاق به معاهدات.^{۱۶} البته این تعریف مضیق، بیشتر با قطعنامه مجمع عمومی سازمان ملل متحد در خصوص اعمال یکجانبه همخوانی دارد،^{۱۷} اما یکجانبه‌گرایی در ادبیات حقوق بین‌الملل معنایی به‌مراتب وسیع‌تر از توضیح بالا را در بر می‌گیرد، چنانکه مداخله ناتو در بحران کوزوو یا اشغال عراق در ۲۰۰۳ را که هر دو بدون مجوز شورای امنیت بود نیز شامل می‌شود.^{۱۸} در واقع یکجانبه‌گرایی در این مثال‌ها بیشتر مفهوم سیاسی به نظر می‌رسد که ناظر بر به‌کارگیری توانایی‌های دولت‌های قدرتمند به‌تنهایی یا به‌صورت گروهی برای پیشبرد منافع انحصاری خودشان در مناسبات بین‌المللی و در نتیجه، نادیده‌گرفتن اصل برابری دولت‌ها است که خود می‌تواند طیف گسترده‌ای از رفتارها از سوی این دولت‌ها همچون تلاش برای تاثیرگذاری بر نتایج نهایی مذاکرات چندجانبه تا مداخله غیرنظامی و نظامی در امور سایر دولت‌ها را در بر گیرد.^{۱۹}

جای تردید نیست که یکجانبه‌گرایی در ادبیات حقوق بین‌الملل معاصر، واژه‌ای با بار منفی و تا حدی موهن تعبیر می‌شود چرا که همان‌طور که بیان شد به‌شدت به عوامل سیاسی در روابط دولت‌ها بستگی دارد.^{۲۰} این موضوع بخصوص پس از اوج‌گیری و رشد چندجانبه‌گرایی و درکی

16. Dupuy, Pierre-Marie, "The Place and Role of Unilateralism in Contemporary International Law", *EJIL*, vol. 11.1 2000, pp. 19, 20.

17. UNGA Res A/CN.4/L.703 20 July 2006.

18. شایان ذکر است که در خصوص مداخله نظامی ناتو در کوزوو و تحلیل وجوه حقوقی پیرامون این مداخله در میان حقوق‌دانان بین‌المللی همچنان اختلاف‌نظر وجود دارد و برخی همچنان آن را نقض مقررات بین‌المللی حتی با وجود استقرار رژیم اداری سازمان ملل در این منطقه و تأیید پسینی آن می‌دانند. ن.ک:

Summers, James (ed), *Kosovo: A Precedent? The Declaration of Independence, The Advisory Opinion and Implications for Statehood, Self-Determination and Minority Rights* (Martnus Nijhoff 2011) pp. 55-178.

19. Dupuy, *op.cit.*, pp. 17, 20.

20. *Ibid.*, pp. 20-21; Chinkin, Christine, 'The State That Acts Alone: Bully, Good Samaritan or Iconoclast?' *EJIL*, vol. 11.1, 2000, pp. 31, 32-33.

جامعه‌محورانه از حقوق بین‌الملل تشدید شده است. اما به نظر نمی‌رسد که تأکید بیش از حد بر رشد چندجانبه‌گرایی بتواند تصویر کاملی از حقوق بین‌الملل به‌عنوان نظام حقوقی متفاوت ارائه کند. پس نیاز به تبیین بیشتری وجود دارد که به اختصار شرح داده می‌شود.^{۲۱}

حقوق بین‌الملل از نظر تاریخی نظامی دولت‌محور بوده که ضمانت اجرای قواعدش در گرو اراده آزاد و همکاری دولت‌ها قرار داشته است^{۲۲} و این وضعیت، خود از خصوصیت افقی و غیرسلسله‌مراتبی حقوق بین‌الملل ناشی می‌شد. اگرچه حقوق بین‌الملل معاصر دیگر کاملاً افقی نیست و شکلی متقاطع (افقی-عمودی) پیدا کرده است،^{۲۳} با در نظر گرفتن این واقعیت که دولت‌ها هنوز مهم‌ترین تابعان حقوق بین‌الملل هستند^{۲۴} و حقوق بین‌الملل به‌عنوان نظام حقوقی متفاوت، از تفکیک قوای مرسوم در حقوق داخلی محروم است^{۲۵} همچنان نیاز به درکی افقی و غیرسلسله‌مراتبی از حقوق بین‌الملل به‌شدت احساس می‌شود. در اینجاست که یکجانبه‌گرایی و نحوه مواجهه با آن بسیار اهمیت پیدا می‌کند چرا که هنوز دولت‌ها هستند که باید اراده کنند تا قواعد حقوق بین‌الملل در مناسبات بین‌المللی جاری و ساری شود یا در موارد نقض آن‌ها با خاطیان برخورد شود.

در این خصوص باید این‌گونه توضیح داد که علی‌رغم معنای منفی یکجانبه‌گرایی، این اصل نه‌تنها خصوصیتی در میان دیگر خصائص حقوق بین‌الملل است بلکه می‌توان از آن به‌عنوان خصوصیت ذاتی حقوق بین‌الملل نام برد که بدون آن حقوق بین‌الملل، آن‌گونه که شناخته شده است نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد.^{۲۶} به‌عنوان مثال، اقدامات متقابل،^{۲۷} قاعده خودیاری،^{۲۸} حق دفاع کشورها از خود^{۲۹} و حتی اجرای بسیاری از قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل متحد از جمله صدور مجوز برای کاربرد زور طبق فصل هفتم منشور نیز از موارد دیگر یکجانبه‌گرایی در معنی موسع آن محسوب می‌شوند؛ آن‌چنان که اگر دولت‌ها اراده کنند که نیروی نظامی خود را در جهت اجرای مجوز حمله نظامی به کشوری خاص در اختیار سازمان ملل متحد قرار ندهند، این تصمیم، نقض مقررات بین‌المللی تفسیر نمی‌شود و سازمان ملل نمی‌تواند کشورها را وادار به کاربرد زور کند. در واقع اجرای قطعنامه‌های این سازمان، منوط به اجرای

21. Alvarez, José, "Multilateralism and Its Discontents", *EJIL*, vol.11.2, 2000, pp. 392, 394; Blum, Gabriella, "Bilateralism, Multilateralism, and the Architecture of International Law", *EJIL*, vol. 49.2, 2008, pp. 323-380.

22. *S.S. Lotus (France v. Turkey)*, Judgment of 7 September 1927, PCIJ Series A, No. 10 (1927) p. 18.

23. Criss-cross

24. Crawford, James, "Sovereignty as a Legal Value", in James Crawford and Martti Koskeniemi (eds), *The Cambridge Companion to International Law* (CUP 2012) p. 118; Crawford, James, *Brownlie's Principles of Public International Law* (OUP 2012) p. 447.

25. *Tadic Case* (Jurisdiction Appeal) ICTY-94-1 (2 October 1995) p. 43.

26. Crawford, *op.cit.*, pp. 25, 402.

27. Countermeasures; Dupuy, *op.cit.*, 17, pp. 25-26.

28. Fitzmaurice, *op.cit.*, pp. 5, 3.

29. Self-defence

ارادی^{۳۰} آن‌ها توسط دولت‌ها است.^{۳۱} بیش از این حتی نافرمانی در برابر قطعنامه‌های فصل هفتم هم با دریافتی یکجانبه‌گرایانه از حقوق بین‌الملل قابل توجیه است^{۳۲} و توجیه گسترش حوزه صلاحیت‌های شورای امنیت در چند دهه اخیر نیز در این راستا قابل فهم است.^{۳۳} در واقع اغراق نیست اگر از یکجانبه‌گرایی به‌عنوان یکی از خصوصیات بنیادین حقوق بین‌الملل یاد شود.

بنابراین اگر یکجانبه‌گرایی به‌واقع امری طبیعی در حقوق بین‌الملل قلمداد شود باید به این پرسش پاسخ داد که علی‌رغم تحلیل فوق به چه دلیل تا این حد، موضوعی پرمناقشه تلقی می‌شود. دلیل بنیانی آن می‌تواند همان موضوع کلیشه‌ای مقایسه حقوق بین‌الملل با حقوق داخلی به‌عنوان الگوی بی‌نقص نظام حقوقی کامل باشد که با برخورداری از تفکیک قوا و نهادهای ضامن اجرای احکام دادگاه‌ها مانند پلیس، صاحبان حق (افراد)، خودسرانه به تضمین حقوق خود یا اجرای احکام دادگاه‌ها نمی‌پردازند و در تقسیم کار اجتماعی، نهادهایی واسطه با حوزه صلاحیت مشخص برای این‌گونه امور تأسیس شده است. اما در حقوق بین‌الملل، وضع بدین‌گونه نیست و دولت‌ها در نقش قانونگذار، مجری و حتی در مواردی قاضی ظاهر می‌شوند. بنابراین همان‌طور که قبلاً شرح داده شد، برای درک بهتر موضوع و ارزیابی بهتر پیچیدگی‌های یکجانبه‌گرایی باید از این مقایسه رایج پرهیز کرد.

در همین راستا، در ادبیات حقوق بین‌الملل، یکجانبه‌گرایی از یک سو در برابر چندجانبه‌گرایی^{۳۴} قرار می‌گیرد^{۳۵} و از سوی دیگر با استثناگرایی^{۳۶} در روابط بین‌المللی یا گاهی معافیت‌جویی^{۳۷} پهلوی می‌زند که بخصوص همین مفاهیم دوم و سوم، درکی منفی را به ذهن متبادر می‌کنند چرا که به تأثیر منفی سیاست بر مناسبات حقوقی دلالت می‌کنند. باید توجه داشت که حقوق‌دانان بین‌المللی در طول دهه‌ها سعی در تفکیک حقوق بین‌الملل از روابط بین‌الملل داشته‌اند و این موضوع، خود از سوی آنان به‌عنوان دستاوردی مهم تجلیل شده است.^{۳۸} اما موضوع یکجانبه‌گرایی دقیقاً جایی

30. Auto-determination

31. Tzanakopoulos, Antonios, *Disobeying the Security Council Countermeasures against Wrongful Sanctions* (OUP 2011) pp. 112-140.

32. *Ibid.*

33. Whittle, Devon, "The Limits of Legality and the United Nations Security Council: Applying the Extra-Legal Measures Model to Chapter VII Action", *EJIL*, vol. 26.3, 2015, pp. 671-698.

34. Multilateralism

35. Chinkin, *op.cit.*, pp. 20, 38-39; Wedgwood, Ruth, "Unilateral Action in the UN System" (2000) 11(2) *EJIL* 249, 359.

36. Hathaway, James, "America, Defender of Democratic Legitimacy?" *EJIL*, Vol. 11(1), 2000, pp. 121-134; Alvarez, *op.cit.*, pp. 22, 392-411.

37. Exemptionalism

۳۸. البته باید خاطرنشان شود که ممکن است دولت‌ها در برابر فرایند دشوار چندجانبه‌گرایی به روش‌های یکجانبه روی بیاورند یا چنانچه سازوکارهای رسمی ناکارآمد به نظر آیند، دولت‌های قدرتمند ترجیح می‌دهند به روش‌های یکجانبه روی آورند. ممکن است توسعه و رشد وجه غیرتوافقی (چندجانبه‌گرایی) حقوق بین‌الملل منجر به شکل‌گیری و توجیه اشکال سلطه و نابرابری‌های جدید شود چرا که این وجه غیرتوافقی بیشتر منجر به نادیده‌انگاری دولت‌های ضعیف‌تر می‌شود تا قوی‌تر که

است که این تفکیک دشوار می‌شود.^{۳۹}

بیش از همه، استثناگرایی و معافیت‌جویی، موضوع نقض‌های فاحش مقررات بین‌المللی از سوی قدرت‌های بزرگ و بی‌مجازات ماندن آن‌ها را پیش می‌کشد و خطر بازتولید سلطه در مناسبات بین‌المللی را دوچندان می‌کند.^{۴۰} استثناگرایی بدین معنی است که ارزش‌های دولت خاص باید مقررات بین‌المللی شناخته شود و به سایر تابعان حقوق بین‌الملل تعمیم یابد. اما معافیت‌جویی بدین معنی است که قوانین بین‌المللی می‌تواند به تمامی کشورها تعمیم یابد به‌جز کشوری خاص که از آن معاف خواهد بود.^{۴۱} این دو خود اشکال متفاوتی از حقوق بین‌الملل برتری‌جویانه^{۴۲} هستند. تمام قدرت‌های برتر جهان در طول تاریخ حقوق بین‌الملل، بیشتر به دنبال استثناگرایی بوده‌اند تا معافیت‌جویی و این اشتباه رایجی است که برخی در تحلیل یکجانبه‌گرایی می‌کنند.^{۴۳} واقعیت این است که قدرت‌های برتر در تمامی اعمال یکجانبه خود حتی در موارد نقض‌های فاحش، سعی در توجیه آن‌ها از طریق توسل به مقررات بین‌المللی داشته‌اند و قدرت برتر نظامی و اقتصادی هیچ‌گاه در مشروع‌سازی اعمال آن‌ها کافی نبوده است.^{۴۴} تلاش آن‌ها همواره این بوده است که عمل مورد مناقشه را از نقض، تبدیل به مقرره‌ای جدید یا تفسیری جدید از مقررات موجود بگردانند. بنابراین حقوق بین‌الملل برتری‌جویانه در واقع بر مبنای یکجانبه‌گرایی بنا شده است و همان‌طور که منتقدینش مبتنی بر درک رایج از حقوق بین‌الملل اظهار می‌دارند به دنبال احتراز از سازوکارهای رسمی و پذیرفته‌شده حل اختلاف‌ها و معاهدات چندجانبه است، و این خود سبب بازتولید نوعی از نظام سلطه در مناسبات بین‌المللی می‌شود.^{۴۵} با این حال در هیچ‌یک از ابعاد آنچه حقوق بین‌الملل سلطه‌گرانه یا برتری‌جویانه تلقی می‌شود، نظام حقوق بین‌الملل به کناری گذاشته نمی‌شود بلکه حقوق در خدمت قدرت‌های برتر قرار

بیشتر مشتاق دورزدن اصل رضایت‌مندی در حقوق بین‌الملل هستند. بنابراین، رشد چندجانبه‌گرایی خود عاری از بازتولید و توجیه سلطه‌گری نیست و این تنها یکجانبه‌گرایی بین‌المللی نیست که ممکن است در معرض این انتقاد قرار گیرد.

See Krisch, Nico, "The Decay of Consent: International Law in An Age of Global Public Goods", *American Journal of International Law*, Vol. 18(1), 2014, pp. 1-40, 38-39.

39. Koskeniemi, Martti, "International Law and Hegemony: A Reconfiguration", *Cambridge Review of International Affairs*, Vol. 17(2), 2004, pp. 197, 197-198.

40. Chinkin, *op.cit.*, pp. 21, 38.

41. Bradford, Anu and Posner, Eric, "Universal Exceptionalism in International Law", *Harvard International Law Journal*, vol. 52(1), 2011, pp. 1, 7.

42. Hegemonic International Law

43. Bradford and Posner, *op.cit.*, pp. 42, 44-45.

44. Koskeniemi, *op.cit.*, pp. 40, 199.

45. Alvarez, José, "Hegemonic International Law Revisited", *AJIL*, Vol. 97(4), 2003, p. 873.

می‌گیرد.^{۴۶} بنابراین ناگفته پیداست که این استثناگرایی حقوقی است که بیشتر ناظر بر تعریف یکجانبه‌گرایی سیاسی ارائه شده در این تحقیق تلقی می‌شود.

البته این را هم باید اضافه کرد که استثناگرایی مختص ایالات متحده نیست و امروز در حقوق بین‌الملل از استثناگرایی اتحادیه اروپا و چین نیز سخن رانده می‌شود. در واقع این بخشی جدایی‌ناپذیر از تاریخ حقوق بین‌الملل است که دولت‌های قدرتمند در تلاش باشند تا برداشت و تفسیر خودشان را که تأمین‌کننده منافع آن‌ها است به‌عنوان حقوق بین‌الملل جهانی و مورد اجماع معرفی کنند و سعی در پیشبرد آن بنمایند؛^{۴۷} آن‌چنان که در دوران جنگ سرد، این استثناگرایی شامل هر دو بلوک شرق و غرب می‌شد.^{۴۸} با این حال، طرفداران استثناگرایی خود نیز معترف‌اند که وجود توافق اولیه بر روی قواعد بنیادین حقوق بین‌الملل الزامی است و اختلاف تنها می‌تواند بر سر تفسیر و اجرای آن‌ها باشد.^{۴۹} بنابراین زمانی که یکی از قواعد صریح و بنیادین حقوق بین‌الملل مانند اصل منع توسل به زور نقض می‌شود، همچنان سؤال اصلی این پژوهش در خصوص عدم تضمین اجرای مقررات بین‌المللی در مواجهه با نقض‌های یکجانبه بی‌پاسخ می‌ماند. حال زمان آن است که نظریه تعاملی در این خصوص تحلیل شود.

۳. حقوق طبیعی جدید و سازه‌گرایی در روابط بین‌الملل: غریبه‌های به هم پیوسته

این دو نظریه با تأکید بر فرایند تعاملی شکل‌گیری مناسبات جمعی، اولی در میان افراد در نظام حقوقی داخلی و دومی میان بازیگران روابط بین‌المللی، شکل‌گیری تعهد حقوقی در میان جوامع انسانی را حاصل فرایند غیرسلسله‌مراتبی دگرگون‌شونده می‌دانند که خود حاصل آزادی اراده انسان‌ها در زندگی جمعی‌شان، هم‌زمان با درنظرگرفتن تفاوت‌ها و تکثر میان این تعامل‌کنندگان است که تضمین این دو عامل، خود به‌عنوان سدی در برابر سلطه‌جویی در مناسبات اجتماعی و بین‌المللی عمل می‌کند.

۳-۱. لون فولر و درکی مدرن و غیرسلسله‌مراتبی از حقوق

الف. چارچوب نظریه فولر

فولر^{۵۰} به ساخت نظریه‌ای از حقوق دست می‌یازد که بر اساس آن همه آحاد جامعه به نحوی

46. *Ibid.*, p. 887.

47. Bradford and Posner, *op.cit.*, pp. 42, 5.

48. *Ibid.*, pp. 7-8.

49. *Ibid.*, pp. 5-6.

۵۰. لون فولر (۱۹۷۸-۱۹۰۲) فیلسوف حقوق آمریکایی بود. او منتقد جدی مکتب پوزیتیویسم حقوقی و در رأس آن آرای هارت به حساب می‌آید. او که خود به مکتب حقوق طبیعی تعلق داشت به اخلاق درونی قانون و ملاک‌های هشت‌گانه آن اعتقاد

برابر و غیرسلسله‌مراتبی در فرایند قانونگذاری و اجرای قوانین دخالت دارند. در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که اگر همگی افراد جامعه به صورت غیرسلسله‌مراتبی در فرایند قانونگذاری مشارکت دارند و فرد، خود هم‌زمان قانونگذار و مجری قانون است، این نظریه از منظر بیرونی چگونه موفق به تفکیک قانون از سایر هنجارهای غیرحقوقی موجود در مناسبات اجتماعی می‌شود. فولر در پاسخ به این سؤال به اصل اخلاق درونی قانون^{۵۱} و ملاک‌های دریافت و تشخیص آن می‌پردازد. او در تبیین نظریه خود، هشت ملاک را برای قانونی‌بودن یا قانونیت^{۵۲} قاعده مطرح می‌کند که از آن‌ها به‌عنوان عناصر اخلاق درونی قانون یاد می‌کند. این هشت ملاک به اختصار از این قرارند: عمومیت، انتشار رسمی، عطف به ماسبق نشدن، وضوح و شفافیت، غیرمتعارض بودن، امکان امثال، استمرار نسبی و وجود انطباق میان قانون اعلامی و رفتار کارگزاران و مجریان قانون.^{۵۳} هرگاه این هشت ملاک به صورت کامل رعایت شوند پایبندی و تعهد به قانون نیز به صورت بلاواسطه از آن منتج می‌شود.^{۵۴} این تعاقب به این دلیل است که چنانچه هنجاری با این هشت ملاک همخوانی داشته باشد در چشم تابعان خود مشروعیت^{۵۵} خواهد داشت و همگی متمایل به پاسداشت آن خواهند بود.^{۵۶} این رهیافت مدلل می‌دارد که مشروعیت، امری درونی در خود قانون و منتج از فرایند قانونگذاری است نه امری بیرونی که ناشی از تأثیر حوزه سیاست بر قانون باشد.^{۵۷}

ب. تبیین نظریه فولر

برخلاف مدل پوزیتیویستی که در آن قانون قاعده یا فرمانی است که از منبعی صاحب اقتدار از بالا به پایین صادر می‌شود،^{۵۸} از نظر فولر، فرایند قانونگذاری روند مداوم و غیرسلسله‌مراتبی است که به صورتی دامنه‌دار، قوانین ساخته و برساخته می‌شوند. همچنین برخلاف درک پوزیتیویستی از قانون به‌عنوان امری قطعی و توافق‌شده^{۵۹} که قانون یا هست یا نیست، در این مدل، طیف

داشت. همچنین منشأ قانون را در مناسبات جمعی میان انسان‌ها می‌دانست نه صرفاً اراده قانونگذار. سلسله مباحث او با هارت، متفکر پوزیتیویست بسیار مشهور است.

51. Internal Morality of Law

52. Legality

53. Fuller, Lon, *The Morality of Law*, Yale University Press, 1969, pp. 49-91.

54. *Ibid.*, pp. 145-151.

55. Legitimacy

56. Brunnée, Jutta and Toope, Stephen, *op.cit.*, pp. 16, 30, 27.

57. *Ibid.*, pp. 30, 28.

58. Collins, *op.cit.*, pp. 5, 38.

59. Hart, *op.cit.*, pp. 12, 358-359.

گسترده‌ای از موقعیت‌های بینابینی ایجاد می‌شود که فرایند قانونگذاری را تکاملی، دگرگون‌شونده و درجه‌بندی‌شده تبیین می‌کند. بنابراین در این مدل مواردی وجود خواهند داشت که تا حدودی قانون هستند و تا حدودی نیستند،^{۶۰} ممکن است به تدریج به قانون تمام‌عیار تبدیل شوند و از قانونیت برخوردار شوند یا در نهایت به کناری گذاشته شوند و روند جدیدی از قانونی‌شدن هنجار غیرحقوقی دیگر آغاز شود.^{۶۱}

در این مدل، تمامی آحاد جامعه در فرایند قانونگذاری مشارکت دارند و شهروندان، هم‌زمان هم تابع قانون‌اند و هم خود در مقام قانونگذار به ایفای نقش می‌پردازند.^{۶۲} در واقع حقوق چیزی جز فرایند مداوم و غیرسلسله‌مراتبی قانونگذاری میان تابعان دارای اراده آزاد نیست. فولر بر این باور است که انسان‌ها محکوم به تبعیت از قوانین نیستند، بلکه رفتار انسان‌ها از طریق مجموعه‌ای از قوانین ساماندهی و هدایت می‌شود. این وضعیت به علت برخورداری انسان از آزادی اراده است که به آن استقلال و خودآیینی اعطا می‌کند و بقای قوانین خاص و حتی کل نظام حقوقی را در گرو این خصوصیت انسانی می‌داند نه دستور حاکم یا قانونگذار، چرا که تنها در این صورت است که شهروندان آزاد، مجاب به همکاری تعاملی با قانونگذاران و مجریان قانون خواهند شد و در نهایت، بقای نظام حقوقی تضمین می‌شود. بنابراین طبق اصل خودآیینی، تعامل چندجانبه میان قانونگذاران با شهروندان است که قانون را می‌سازد و در نهایت، بقای نظم حقوقی را تضمین می‌کند. در همین جا اهمیت محوری مفهوم مشروعیت به ذهن متبادر می‌شود؛ بقای نظام حقوقی‌ای که در چشم انسان‌های مختار تحت صلاحیت آن مشروع جلوه نکند در خطر است و به صفت ناکارآمدی شناخته می‌شود.^{۶۳} نکته جالب توجه در این نظریه، تأکید است که بر آزادی اراده بازیگران دارد و همین امر سبب‌ساز همخوانی آن با تکثر موجود در جامعه انسانی می‌شود. اگر نیک نگریسته شود، این موضوع می‌تواند هماهنگی خاصی نیز با تنوع گسترده بازیگران حقوق بین‌الملل بخصوص تنوع میان دولت‌ها و تلاش برای یافتن راهی برای همکاری میان آن‌ها داشته باشد که در اینجا بدان پرداخته خواهد شد.

اما او در همین جا متوقف نمی‌شود و به یک جنبه دیگر از این نظم غیرسلسله‌مراتبی می‌پردازد. فولر اشعار می‌دارد که برای جلوگیری از بی‌نظمی و تشخیص درست آنچه هنجار حقوقی است از آنچه بیرون از ساحت نظام حقوقی قرار می‌گیرد، وجود حداقلی از شکل‌گیری درک مشترک^{۶۴} در روابط میان تابعان دارای اراده آزاد نیاز است که خود این درک مشترک

*۶۰ به رابطه حقوق نرم و نظریه حقوق بین‌الملل تعاملی در بخش ۴-۱ پرداخته خواهد شد.

61. Brunnée, Jutta and Toope, Stephen, *op.cit.*, pp. 16, 22.

62. Fuller, *op.cit.*, pp. 54, 221-224, 233-235.

63. *Ibid.*, pp. 133-145.

64. Shared understandings

به تدریج در فرایند قانونگذاری غیرسلسله‌مراتبی به وجود می‌آید. در نتیجه برای برقراری قوانین بلندپروازانه‌تر^{۶۵} که مداخله بیشتری^{۶۶} در تعاملات بازیگران داشته باشند نیاز به سطح عمیق‌تری از این درک مشترک است و هرچه این درک در سطح محدودتری باشد، امکان قانونگذاری محدودتر است.^{۶۷} در واقع این درک مشترک اگرچه خود محصول تعامل میان تابعان است، به تدریج به عاملی هدایت‌کننده و محدودکننده در این فرایند به‌ظاهر نامحدود قانونگذاری تبدیل می‌شود و هم‌زمان همچون ضمانت اجرای قوانین عمل کرده و از سوی دیگر می‌تواند مانع هرگونه سلطه‌گری نیز بشود.^{۶۸} مختصر اینکه به نظر فولر، رفتاری که در فرایند تعاملی نتواند از درک مشترک موجود پیروی کند، یا منجر به شکل‌گیری درک مشترک جدیدی شود نمی‌تواند هشت ملاک پیش‌تر برشمرده‌شده را استیفا کند و تبدیل به قانون طبق تعریف این نظریه شود.^{۶۹}

ج. تأثیر نظریه فولر بر حقوق بین الملل تعاملی

از دو منظر، نظریه فولر در نظریه تعاملی کارگشا بوده است. نخست به‌طور کلی او حقوق را بر اساس دو اصل اساسی خودآیینی و نیاز ذاتی انسان‌ها به تعامل تبیین می‌کند.^{۷۰} از منظر او اخلاق درونی قانون تا جایی مصداق دارد که دو اصل اساسی خودآیینی^{۷۱} و تعامل^{۷۲} میان انسان‌ها را تضمین و تسهیل کند.^{۷۳} دوم اینکه فولر معتقد است هنجارهای حقوقی حاصل تعامل میان انسان‌ها و هم‌زمان درک و آگاهی انسان‌ها از این هنجارها در درون خود فرایند تعاملی روابط اجتماعی هستند. در نتیجه او باور دارد که حقوق حاصل تعامل بازیگران مستقل دارای اراده و نهادهایی است که این بازیگران از طریق آن‌ها با یکدیگر تعامل می‌کنند. در حقیقت در نگاه تعاملی فولر، حقوق به معنی ساماندهی مناسبات انسانی و تلاشی برای جلوگیری از سوءاستفاده از قدرت و تعدی به حقوق دیگران از طریق تأکید بر ملاک‌های قانونیت برشمرده در بالا تلقی می‌شود. همین اصل جلوگیری از تعدی قدرتمندان به حقوق سایرین سبب‌ساز شکل‌گیری درک مفهوم مسئولیت^{۷۴} در حقوق می‌شود که به زبان فولر، خود برآمده از آن چیزی است که او

65. Ambitious

66. Intrusive

67. Brunnée, Jutta and Toope, Stephen, *op.cit.*, pp. 16, 33.

68. Brunnée, Jutta and Toope, Stephen, "History, Mystery, and Mastery", *International Theory*, Vol. 3(2), 2011, pp. 348, 350.

69. Krisch, Nico, "Legitimacy and Legality in International Law: An Interactional Account" By Jutta Brunnée, and Stephen J. Toope", *AJIL*, Vol. 106(1), 2012, pp. 203, 203.

70. *Ibid.*, p. 29.

71. Human autonomy

72. Interaction

73. Brunnée, Jutta and Toope, Stephen, *op.cit.*, pp. 16, 29.

74. Responsibility

پایبندی^{۷۵} به نظام حقوقی به‌عنوان کل واحد می‌نامد و همین پایبندی در نهایت بسترساز مفهوم کلیدی تعهد^{۷۶} و مشروعیت منتج از آن می‌شود.^{۷۷} بنابراین شکل‌گیری تعهد حقوقی و پایبندی به قوانین، خود به موضوع مهم برابری تمامی تابعان نظام حقوقی در برخورداری از حقوق‌شان و مبارزه با سلطه‌جویی قدرتمندان برمی‌گردد.

در این نظریه به‌عنوان پرسش بنیادین، این موضوع مطرح نظر است که خصوصیت متمایزکننده حقوق به‌عنوان یک نوع نظم هنجاری سامان‌دهنده مناسبات اجتماعی چیست و در پاسخ به این موضوع، مفهوم پایبندی خودنمایی می‌کند که در این نظریه چیزی بیش از صرف برون‌داد هنجاری است.^{۷۸} بنابراین دیگر صرف بیان صوری وجود قواعد و مقررات و حتی اعمال آن‌ها در مفهوم مرسوم آن موردنظر نیست بلکه عمل به آن‌ها بر مبنای ملاک‌های قانونیت است که وجاهت حقوقی قواعد موردنظر را مشخص می‌سازد.^{۷۹} همان‌طور که بیان شد، فولر وجود قدرت بیرونی به‌عنوان ضمانت اجرای قوانین را شرط اصلی قانونیت نمی‌داند، بلکه برعکس، اقتدار حقوقی را ناشی از حس پایبندی و تعهدی می‌داند که می‌تواند در فرایند تعاملی تکوین درون تک تک تابعان آن، نظم حقوقی ایجاد کند. این موضوع با توجه به نبود ضمانت اجراهای کافی در برخی حوزه‌های حقوق بین‌الملل در توضیح اینکه حقوق بین‌الملل به‌عنوان نظام حقوقی به‌طور عمده افقی چگونه حقوقی است یا به زبان نظریه موردنظر چگونه از قانونیت و مشروعیت برخوردار می‌شود، می‌تواند به کمک حقوق‌دانان بین‌المللی بیاید.^{۸۰} بنابراین با مشابهت‌سازی برگرفته از تئوری فولر در این نظریه، دولت‌ها و سایر بازیگران غیردولتی به جای فرد خودآیین می‌نشینند که از طریق تعامل با یکدیگر در فرایند قانونگذاری اصولاً هر گونه قانونی را شکل می‌دهند و به آن پایبند می‌مانند.^{۸۱} همین درک فولری از قانونیت و مشروعیت، نظریه‌پردازان نظریه تعاملی را بر آن داشت تا به پیوند آن با سازه‌گرایی در حقوق بین‌الملل بپردازند که به مفهوم تعامل در شکل‌گیری روابط بین‌المللی تأکید داشته است.

75. Fidelity

76. Obligation

77. Brunnée, Jutta and Toope, Stephen, *op.cit.*, pp. 16, 20-21.

78. Philip Liste, Jutta Brunnée, Stephen J. Toope. "Legitimacy and Legality in International Law", *European Journal of International Law*, Volume 22, Issue 2, May 2011, pp. 589-593, <https://doi.org/10.1093/ejil/chr032>.

79. *Ibid.*

80. Brunnée, Jutta and Toope, Stephe, *op.cit.*, pp. 16, 34.

81. *Ibid.*, p. 36.

۳-۲. سازه‌گرایی^{۸۲} در روابط بین‌الملل: مشارکت جمعی در فرایند تعاملی روابط

بین‌المللی

دغدغه مشترک نظریه‌پردازان حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل همیشه این بوده است که به تبیین هنجارهای بین‌المللی در مناسبات عمدتاً افقی و غیرسلسله‌مراتبی روابط بین‌المللی بپردازند.^{۸۳} در این میان، درک واقع‌گرایانه از روابط بین‌الملل با تمرکز بر روابط صرفاً مبتنی بر منافع عینی میان کشورها، حقوق بین‌الملل را واجد اثر در مناسبات بین‌المللی نمی‌داند. با این حال بر روی مکاتب مختلف حقوق بین‌الملل از جمله پوزیتیویسم، نیو هون و رویکرد انتقادی تأثیر بسزایی داشته است.^{۸۴} همچنین نهادگرایی نئولیبرال^{۸۵} اگرچه تأکید بیشتری بر ارزش حقوق بین‌الملل در مناسبات بین‌المللی دارد، چرا که با پذیرش تکثر میان دولت‌ها برخلاف واقع‌گرایان که آن‌ها را واحدهایی یکدست فرض می‌کنند، تحقق منافع آن‌ها را در گرو تعاملات درون نهادهای بین‌المللی می‌داند. تمامی این مکاتب با تمرکز بر مفهوم منافع عینی و تلاش دولت‌ها برای تحقق آن‌ها از مفهوم تعهد (حقوقی) در مناسبات بین‌المللی غفلت می‌ورزند و اهمیت تبیین این مفهوم را در تبیین مناسبات میان دولت‌ها دست‌کم می‌گیرند. این کمبود ناشی از پیش‌فرض این مکاتب در تبیین مفهوم منافع عینی است که آن را امری پیشینی و از پیش توافق‌شده می‌دانند.^{۸۶} در واقع این مکاتب صرفاً به دنبال کشف انگیزه‌ها و ضدانگیزه‌های دولت‌ها در پیشبرد منافع‌شان بوده، نتیجتاً در این شرایط، جایی برای حقوق در مناسبات تماماً رقابتی میان دولت‌ها نمی‌ماند. بنابراین مفهوم تعهد به‌عنوان امری محوری در حقوق، جایگاه شایانی را در نظریاتشان به خود اختصاص نمی‌دهد.^{۸۷} متأثر از همین برداشت، در حقوق بین‌الملل نیز پوزیتیویست‌ها و حقوق‌دانان مکتب نیوهون بر نقش کلیدی منافع و عمل متقابل در شکل‌گیری مناسبات بین‌المللی تأکید دارند. به نظر آن‌ها منافع، امری از پیش شکل یافته‌اند و بازیگران در برآورده‌سازی این منافع خود را ملزم می‌بینند تا منافع طرف مقابل را نیز به رسمیت بشناسند چون باور دارند چنانچه منافع سایرین را محترم نشمارند منافع خودشان هم در معرض خطر قرار می‌گیرد.^{۸۸} در واقع هستی حقوق بین‌الملل را تماماً بر اساس عمل متقابل^{۸۹} تبیین می‌کنند. همان‌طور که روزالین هیگینز می‌گوید، در حقوق بین‌الملل نیازی به جستجوی منشأ تعهدات

82. Constructivism

83. Brunnée, Jutta and Toope, Stephen, *op.cit.*, pp. 16, 9.84. *Ibid.*, p. 11.

85. Neo-Liberal Institutionalism

86. Brunnée, Jutta and Toope, Stephen, *op.cit.*, pp. 16, 11.87. *Ibid.*, p. 12.88. *Ibid.*, pp. 37-42.

89. Reciprocity

نیست چرا که تعهدات حقوقی برآمده از عملکرد متقابل است که این خود نیز ریشه در منافع تابعان حقوق بین‌الملل دارد.^{۹۰} در همین راستا/ندرو گوزمان معتقد است در کنار اعتبار و تلافی، عملکرد متقابل هم عامل دیگری است که به توضیح چرایی پابندی دولت‌ها به قواعد بین‌المللی علی‌رغم وجود سازوکار اجرایی متمرکز در مناسبات بین‌المللی می‌پردازد.^{۹۱}

در اینجا است که نظریهٔ سازه‌گرایی در نقد مکاتب فوق به میدان می‌آید. سازه‌گرایان برخلاف رئالیست‌ها و نهادگرایان در روابط بین‌الملل که عامل اصلی عملکرد بازیگران بین‌المللی را منافع آن‌ها می‌دانند، معتقدند که این هویت^{۹۲} بازیگران است که آن‌ها را به پیش می‌راند و این هویت، خود در فرایند تعاملی میان این بازیگران تکوین و تکامل می‌یابد.^{۹۳} طبق این نظریه، آنچه منافع بازیگران بین‌المللی تفسیر می‌شود، امری پیشینی نیست بلکه برساخته‌ای ناشی از تعامل میان آن‌ها و رسیدن به درکی مشترک است که در معرض بازنگری مداوم در این فرایند تعاملی قرار می‌گیرد؛^{۹۴} بنابراین روابط بین‌المللی فراتر از صرف اصل عمل متقابل تعریف می‌شود. این نظریه با در نظر گرفتن حقوق بین‌الملل به‌عنوان نیرویی مؤثر در شکل‌دهی به هویت و انتخاب‌های دولت‌ها و سایر بازیگران بین‌المللی، کمک مؤثری در رهیافتی جامع‌تر از مسئلهٔ تأثیر متقابل حقوق و روابط بین‌الملل بر یکدیگر عرضه می‌کند،^{۹۵} آن‌چنان که دیالکتیکی مداوم را میان آن‌ها برقرار می‌سازد. نقطهٔ قوت نظریهٔ سازه‌گرایی در این است که در بررسی شکل‌گیری هنجارهای بین‌المللی به تفاوت‌های فرهنگی و دانش‌های زمینه‌ای میان تابعان و بازیگران مختلف عرصهٔ بین‌المللی توجه کافی را مبذول می‌دارد و از این طریق به تبیین تغییر در ماهیت و رفتار آن‌ها در نظام بین‌الملل می‌پردازد؛ موضوعی که مکاتب دیگر روابط بین‌الملل که مبتنی بر رفتار ناشی از منافع صرف هستند از آن ناتوان‌اند. در واقع هویت در سازه‌گرایی، به جای منافع در سایر مکاتب روابط بین‌الملل و حقوق بین‌الملل می‌نشیند و به تبیین آن‌ها از منظری جدید می‌پردازد.^{۹۶} در نتیجه اگر قرار باشد این نظریه به زبان نظریهٔ تعاملی بیان شود، می‌توان گفت که به‌واقع عمل متقابل از مفهومی عمیق‌تر برخوردار می‌شود؛ بدین صورت که قانون بر اساس منافع از پیش مشخص شده تکوین نمی‌یابد بلکه تابعان در فرایند تعامل و گفتگو به‌صورت مشارکت دسته‌جمعی

90. Brunnée, Jutta and Toope, Stephen, 'Interactional Legal Theory, the International Rule of Law and Global Constitutionalism' in Anthony Lang, Jr. and Antje Wiener (eds), *Handbook on Global Constitutionalism* (Elgar 2017), pp. 170, 173.

91. *Ibid.*

92. Identity

93. Brunnée, Jutta and Toope, Stephen, *op.cit.*, pp. 16, 36-39.

94. *Ibid.*, 13, 37-42; Brunnée, Jutta and Toope, Stephen, *op.cit.*, pp. 69, 352.

95. *Ibid.*, pp. 12-13.

96. Brunnée, Jutta and Toope, Stephen, 'Constructivism and International Law' in Jeffrey Dunoff and Mark Pollack (eds), *Interdisciplinary Perspectives on International Law and International Relations the State of the Art* (CUP 2013), pp. 119, 139.

در تکوین قواعد به مبادله آرای خود می‌پردازند و در اینجا عمل متقابل با مشارکت در فرایند تعاملی قانونگذاری و شکل‌گیری مناسبات بین‌المللی جایگزین می‌شود.^{۹۷} نظریه تعاملی با تأثیر از سازه‌گرایی اظهار می‌دارد که همین خصوصیت مشارکت دسته‌جمعی در فرایند قانونگذاری یا برساختن هویت بازیگران روابط بین‌المللی، تضمینی در برابر سلطه‌گری دولت‌های قدرتمند ایجاد خواهد کرد، چرا که همانند مانعی در برابر تحمیل خواست‌های یکجانبه قدرت‌های برتر بر سایر بازیگران بین‌المللی خواهد بود.^{۹۸} پس از این مختصر درباره نظریاتی که با ترکیب با یکدیگر اساس نظریه تعاملی را می‌سازند اکنون زمان ارائه تحلیلی هستی‌شناختی از این نظریه فرا رسیده است.

۴. حقوق بین‌الملل تعاملی و حقوق بین‌الملل معاصر

این بخش به بحث درباره مفاهیم مندرج در نظریه تعاملی می‌پردازد و اینکه چگونه این نظریه با تأکید بر مفهوم پایبندی به قواعد بین‌المللی، سعی در ارائه برداشتی تا حدی غیرمعمول بخصوص در مقایسه با نظریات پوزیتیویستی از حقوق بین‌الملل دارد و اینکه همین تأکید بر پایبندی در نهایت چگونه به کمک حقوق بین‌الملل می‌آید تا سلطه‌جویی برخی دولت‌های قدرتمند را توضیح دهد و با آن به مقابله برخیزد.

۴-۱. تابعان و منابع در حقوق بین‌الملل تعاملی: قانونیت در برابر قانون

اگرچه همچنان دولت‌ها تابعان اصلی در حقوق بین‌الملل هستند، همان‌طور که این نظریه تأکید دارد، در حقوق بین‌الملل دیگر تنها دولت‌ها نیستند که به ایفای نقش می‌پردازند و سایر بازیگران از جمله سازمان‌های بین‌الدولی، سازمان‌های بین‌المللی غیردولتی، شرکت‌های فراملی و چندملیتی، شبکه غیررسمی کارشناسان میان‌دولتی و سایرین نیز نقشی غیرقابل انکار دارند.^{۹۹} بنابراین قانونیت و مشروعیت برآمده از آن می‌تواند حاصل تعامل میان طیف وسیعی از بازیگران باشد. بخصوص این نظریه بر مفهومی چون جوامع رفتاری^{۱۰۰} تأکید دارد که در بستر آن‌ها درک مشترک حاصل از تعامل زاده می‌شود. این جوامع در واقع مجامعی هستند که بازیگران بین‌المللی به معنای موسع کلمه همچون دولت‌های عضو یک نهاد بین‌المللی علی‌رغم تفاوت‌هایشان، فعالان محیط‌زیست، حقوق‌دانان، متخصصان و سایر بازیگران، در آن‌ها گرد هم می‌آیند و با یکدیگر به تعامل می‌پردازند.^{۱۰۱}

97. Brunnée, Jutta and Toope, Stephen, *op.cit.*, pp. 16, 38, 39.

98. *Ibid.*, p. 40.

99. *Ibid.*, p. 45.

100. Communities of practice

101. Brunnée, Jutta and Toope, Stephen, *op.cit.*, pp. 16, 80.

همچنین برخلاف نگاه رایج در میان حقوق‌دانان بین‌المللی در خصوص ارجاع به منابع رسمی حقوق بین‌الملل به‌عنوان توجیه آنچه قانونی است، اگرچه این نظریه همچنان به تفکیک پوزیتیویستی میان آنچه قانون تلقی می‌شود^{۱۰۲} و آنچه قانون می‌تواند باشد^{۱۰۳} پایبند است، قانونیت مقررات مندرج در این منابع را در تعهد ناشی از پایبندی برآمده از خود این مقررات می‌داند نه صرفاً در ارجاع به منابع رسمی. به همین دلیل، ارجاع به منابع رسمی را برای توجیه قانونیت در حقوق بین‌الملل ناکافی دانسته و پای سایر منابع را به فرایند قانونگذاری تعاملی می‌گشاید.^{۱۰۴} بدین منظور این نظریه میان قانون به مثابه شکل(فرمالیسم)^{۱۰۵} و قانون به مثابه ملاک(فرمالیستی)^{۱۰۶} تفکیک قائل می‌شود. اولی به معنای رعایت فرایند صوری شکل‌گیری قانون در نظر گرفته می‌شود، در حالی که دومی به معنی رعایت ملاک‌های خاص قانونیت است. در واقع اولی قانونی^{۱۰۷} است اما دومی از قانونیت^{۱۰۸} برخوردار است.^{۱۰۹} تأکید بیش از حد بر قانون به مثابه شکل بخصوص با ارجاع به منابع رسمی، سبب‌ساز همان مشکل قدیمی در میان حقوق‌دانان بین‌المللی در خصوص ضمانت اجرای قواعد و مقررات بین‌المللی می‌شود، در حالی که ضمانت اجرای واقعی ناشی از تعهد برآمده از تعامل میان بازیگران است که نظریات قدیمی‌تر حقوق بین‌الملل ناتوان از توضیح آن بوده‌اند.^{۱۱۰} طبق نظریه، بدون در نظر گرفتن اهمیت تعهد و پایبندی در اجرایی شدن مفاد منابع رسمی، قانون به معنای واقعی کلمه متولد نخواهد شد و نظریه تعاملی سعی در حل این مشکل دیرینه در حقوق بین‌الملل دارد. در واقع حتی اگر تعهد و پایبندی منتج از منابعی شود که در ادبیات حقوق بین‌الملل به‌عنوان حقوق نرم شناخته می‌شوند، طبق تفسیر فوق، از قانونیت برخوردار خواهد بود اگرچه به لحاظ فرمالیستی، قانونی بودن آن مورد اختلاف باشد. بدین ترتیب در این نظریه صراحتاً هر آنچه حقوق‌دانان بین‌المللی به‌عنوان قانون پیش‌فرض می‌گیرند از قانونیت برخوردار نیست و به طریق اولی از منظر این نظریه، آنچه قانونیت ندارد از وجاهت حقوقی نیز برخوردار نمی‌شود. این نظریه بر اساس برداشت حداقلی^{۱۱۱} از قواعد و مقررات بین‌المللی و هنجارهای حقوقی بنا شده است و این موضوع یکی از مهم‌ترین و بدیع‌ترین نکات در ارتباط با آن است که از آن نظریه‌ای انقلابی در مقایسه با سایر مکاتب موجود

102. *Lex lata*

103. *Lex ferenda*

104. Brunnée, Jutta and Toope, Stephen, *op.cit.*, pp. 16, 51.

105. Formalism

106. Formality

107. Legal

108. Legality

109. Brunnée, Jutta and Toope, Stephen, *op.cit.*, pp. 16, 46.

110. *Ibid.*, pp. 46-47.

111. Thin conception of law

حقوق بین‌الملل می‌سازد: تفکیک آنچه حقوق‌دانان عرفاً قانونی فرض می‌کنند از مواردی که از قانونیت برخوردار است؛ تنها دومی شایسته برخورداری از نام قانون بوده زیرا دربردارنده تعهد نیز خواهد بود.

۴-۲. تعهد و مشروعیت در حقوق بین‌الملل تعاملی

مسئله تعهد و پابندی به مقررات بین‌المللی در مرکز تمامی مناقشات حول موضوع یکجانبه‌گرایی قرار دارد و نحوه مواجهه حقوق‌دانان با این مفهوم، رویکرد آنان در برابر یکجانبه‌گرایی را تعیین خواهد کرد. نکته محوری در نظریه تعاملی نیز بیش و پیش از هر چیز این است که نظریه‌ای در خصوص تعهد است؛ اینکه چرا تابعان حقوق بین‌الملل خود را متعهد به پیروی از مقررات بین‌المللی می‌دانند و اینکه چرا با وجود موارد نقض‌های فاحش و بی‌مجازات‌ماندن، آن‌ها همچنان پابند به این نظام حقوقی می‌مانند.^{۱۱۲} برای درک بهتر تعهد در این نظریه ابتدا باید به مذاقه در مفهوم مشروعیت یک نظام حقوقی از منظر آن پرداخت.

بیشتر حقوق‌دانان بین‌المللی این نظام حقوقی را مشروع می‌دانند، صرفاً به علت اینکه فرض می‌کنند از طریق ارجاع به منابع حقوقی عموماً برشمرده‌شده در ماده ۳۸ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری قانون متولد می‌شود یا قانون حاصل ارجاع به اصل رضایت دولت‌ها است.^{۱۱۳} این نگاه ساده‌انگارانه رایج بخصوص در میان پوزیتیویست‌ها^{۱۱۴} بررسی درباره مفهوم حقوقی مشروعیت را به نیازی مبرم در تحلیل نظام حقوق بین‌الملل تبدیل کرده است.

در خصوص مفهوم مشروعیت هم این نظریه در ابتدا سه عنصر سازنده آن را برمی‌شمرد که از این قرارند: اول درک مشترک، دوم ملاک‌های قانونیت و سوم اینکه این دو عامل باید به صورت مداوم به عمل^{۱۱۵} درآیند.^{۱۱۶} سپس چنین اظهار می‌دارد که مشروعیت، خصوصیتی درونی و ذاتی امر حقوقی است و مشروعیت است که ملازمت با تعهد داشته و قانونیت اصولاً با آن دو همراه است. در اینجا این نظریه از میان ملاک‌های هشت‌گانه قانونیت به عامل هشتم یعنی انطباق^{۱۱۷} در خصوص توضیح درونی‌بودن مشروعیت توجه ویژه‌ای مبذول می‌دارد. بدین ترتیب، چنان‌که فولر تأکید داشت، عملکرد نهادها و اشخاص واضح و مجری قوانین باید منطبق با قوانین موضوعه باشد و پابندی آن‌ها بدان قوانین نیز باید از سوی جامعه احراز شود.^{۱۱۸} البته

112. Brunnée, Jutta and Toope, Stephen, *op.cit.*, pp. 16, 124.

113. *Ibid.*, p. 52.

114. Jean, d'Aspermont, *International Law as A Belief System* (CUP 2018), pp. 55-70.

115. Continued practice of legality

116. Liste, *op.cit.*, pp. 79, 590.

117. Congruence

118. Brunnée, Jutta and Toope, Stephen, *op.cit.*, pp. 16, 96.

این ملاک در نظریه تعاملی مفهومی گسترده‌تر می‌یابد و انطباق تنها به پایبندی مقامات رسمی به قانون خلاصه نمی‌شود، بلکه انطباق شامل هماهنگی قوانین با رفتار اجتماعی^{۱۱۹} رایج در جامعه بین‌المللی نیز می‌شود.^{۱۲۰} در واقع انطباق به معنی هماهنگی قانون با درک مشترک بین‌المللی است که همین درک مشترک، محصول تعامل جمعی میان بازیگران بین‌المللی است.^{۱۲۱} در نهایت همین انطباق، خاستگاه ایجاد تعهد حقوقی و التزام مورد نظر بوده که مقررات بین‌المللی را بدین‌سان مشروع می‌سازد.^{۱۲۲} کارگشایی این نظریه در این است که پایبندی و تعهد به قانون را در خود فرایند قانونگذاری متبلور می‌داند، چرا که قانونگذار پیش از اتخاذ تصمیم به درک مشترک اجتماعی (بین‌المللی) و انطباق آن با قانون در دست بررسی می‌اندیشد و چنانچه قانون مورد نظر بتواند از نظر حقوقی پایبندی لازم را با خود همراه کند، هم‌زمان از قانونیت و مشروعیت برخوردار خواهد بود: آنچه از قانونیت برخوردار است قطعاً مشروع نیز هست.^{۱۲۳}

۴-۳. سازوکارهای تحقق تعهدات در حقوق بین‌الملل تعاملی

این نظریه به موضوع سازوکارهای حل‌وفصل اختلاف‌ها، تقویت پایبندی و بخصوص مسئله اعمال قوانین توجه ویژه‌ای داشته است، چرا که همان‌طور که اشاره شد، در برخی حوزه‌ها از جمله حقوق بشر و محیط‌زیست، حقوق بین‌الملل هنوز از سازوکارهای اعمال متمرکز و به اندازه کافی الزام‌آور برخوردار نیست. با توجه به خصوصیت عمده‌تاً افقی حقوق بین‌الملل و محدودیت رسیدگی‌های قضایی و سازوکارهای اعمال دسته‌جمعی، پایبندی به قواعد بین‌المللی باید از طریق دیگری توجیه شود، چرا که به‌درستی این نظریه اشعار می‌دارد که علی‌رغم تمام این کاستی‌ها، بازیگران بین‌المللی با پایبندی بیشینه‌ای نسبت به قوانین رفتار می‌کنند. بنابراین همین خصوصیت، ارزش این نظریه و درک آن از مفهوم تعهد را دوچندان می‌کند.^{۱۲۴}

بر اساس این نظریه، تمایز میان قواعد سخت و نرم در حقوق بین‌الملل بیش از حد برجسته شده است و هر دو گروه می‌توانند چنانچه در اثر تعامل بین‌المللی به ایجاد حس تعهد یاری رسانند از پایبندی لازم، و در نتیجه از قانونیت و حقانیت کافی نیز برخوردار شوند. در خصوص موضوع مهم اجرای مقررات، این نظریه با ردّ پیش‌فرض گرفتن برتری سازوکارهای اعمال سخت، اهمیت آن را بیشتر نمادین می‌داند و اعمال مجازات را در خصوص نقض تعهدات، امری استثنايي برآورد می‌کند. در واقع آن را تنها نشانه‌ای از اتفاق نظر جامعه بین‌المللی در خصوص نقض

119. Social practice

120. Brunnée, Jutta and Toope, Stephen, *op.cit.*, pp. 16, 96.

121. *Ibid.*, p. 97.

122. *Ibid.*, p. 96.

123. *Ibid.*, p. 98.

124. *Ibid.*, pp. 108-109.

مقررات و تعهد آنان به پایبندی نسبت بدان می‌داند و اعمال مجازات را نمونه عینی و بیرونی یک تعهد بین‌المللی قلمداد می‌کند نه چیزی بیشتر.

بدین منظور این نظریه به تحلیل *شارل دو ویشر*، حقوق‌دان بلژیکی، آنجا که او به انواع مختلف سازوکارهای اجرا در حقوق بین‌الملل اشاره می‌کند ارجاع می‌دهد و یکی از آنها را پایبندی داوطلبانه نام می‌نهد. او اظهار می‌دارد: «تا آنجا که حقوق بین‌الملل اصولاً وضعیتی از وجدان جمعی را منعکس می‌کند، چنان محکم ثابت شده است که دولت‌ها دیگر نمی‌توانند آن را نادیده بگیرند یا به چالش بکشند که حقوق بین‌الملل برای تحقق خود، نه نیازی به قاضی دارد نه ژاندارم».^{۱۲۵} طبق این نظر، اگر سازوکار اصلی اعمال در وجدان جمعی نهفته باشد، رسیدگی قضایی و کاربرد زور می‌توانند نقشی محدود در حقوق بین‌الملل داشته باشند. در واقع برگردان وجدان جمعی به نظریه حقوق بین‌الملل تعاملی همان مفهوم درک مشترک است که ریشه اصلی پایبندی را در فرایند تعاملی قانونگذاری می‌داند و برای تحقق آن، روش‌های مختلف اعمال، شامل روش‌های سخت و نرم می‌تواند به کار گرفته شود.^{۱۲۶} تا زمانی که قانون در انطباق با فهم جمعی یا وجدان جمعی، به زبان دو ویشر قرار دارد، نیازی به سازوکار اعمال سخت و ضمانت اجرای بیرونی نیست.^{۱۲۷}

در عرصه بین‌المللی تعامل مورد نظر برای قانونگذاری و عمل جمعی بیش از همه در نهادهای بین‌المللی اتفاق می‌افتد که شامل سازمان‌های بین‌المللی و نهادهای ناظر و مجری معاهدات بین‌المللی می‌شود. بازیگران بین‌المللی با گردهمایی‌های دوره‌ای و دائم در این نهادها فضایی مساعد و مناسب برای تعامل جمعی و ایجاد درک مشترک بین‌المللی ایجاد می‌کنند و بسیاری توافق‌های بین‌المللی را شکل می‌دهند که با توجه به خصوصیات ویژه حقوق بین‌الملل، مصداق فرایند قانونگذاری بین‌المللی است.^{۱۲۸} بنابراین بازیگران در این فرایند با مطرح کردن نظرات خود، تلاش برای تبیین مفاد معاهدات، تجدیدنظر و نظارت بر اجرای آنها، در واقع هم‌زمان هم به قانونگذاری می‌پردازند و هم پایبندی خود را بر مفاد آنها به اجرا درمی‌آورند.^{۱۲۹} با این حال، این نظریه، فرایند قانونگذاری و پایبندی را منحصر به نهادهای بین‌المللی و مشارکت بازیگران در آن نمی‌داند؛ تنها بر این نکته تأکید می‌کند که نهادهای بین‌المللی بهترین و تسهیل‌کننده‌ترین سازوکار بین‌المللی برای آنچه قانونگذاری و پایبندی بین‌المللی تلقی می‌شود،

125. de Visscher, Charles, 'Cours général de droit international public' (1972) 136 (ii) *Recueil des Cours de l'Académie de Droit International*, pp. 9, 137, 139.

126. Brunnée, Jutta and Toope, Stephen, *op.cit.*, pp. 16, 113.

127. *Ibid.*, pp. 113-114.

128. *Ibid.*, p. 100.

129. *Ibid.*, p. 101.

هستند.^{۱۳۰} به منظور تبیین این مسئله به مورد ممنوعیت شکنجه پس از یازده سپتامبر اشاره می‌شود که علی‌رغم برداشت ایالات متحده و تلاش برای تحمیل برخی استثناها بر منع مطلق آن، با واکنش شدید بین‌المللی روبه‌رو شد و در نهایت ناکام ماند.^{۱۳۱} تلاش بین‌المللی به منظور ردّ نظر امریکا به صورت غیرمتمرکز صورت گرفت و سازمان‌های بین‌المللی، سیاستمداران و دیپلمات‌ها، حقوق‌دانان، مقامات نظامی، دانشگاهیان، روزنامه‌نگاران و در نهایت، مردم عادی را که به اعتراض در خیابان‌ها پرداختند شامل می‌شد. این تعامل همه‌جانبه، خود از طریق سازوکارهای متعدد جلسات سازمان ملل متحد، قانونگذاری‌های داخلی، احکام دادگاه‌ها، رسانه‌های ملی و اینترنت صورت پذیرفت. اگرچه این وضعیت غیرمتمرکز، فرایند قانونگذاری و پابندی را سخت‌تر و احراز آن را با مشکلاتی مواجه می‌کند و تضمینی نیز به موفقیت آن وجود ندارد، بهتر می‌تواند بازتاب‌دهنده واقعیات نظام غیرسلسله‌مراتبی افقی و نامتمرکز حقوق بین‌الملل معاصر باشد.^{۱۳۲} بنابراین نهادسازی بخصوص برای اجرای رژیم‌های معاهداتی تنها می‌تواند بهترین روش برای ترویج و تقویت پابندی به مقررات بین‌المللی باشد اگرچه تنها روش نخواهد بود.^{۱۳۳}

این نظریه در ادامه به بُعد دیگر از مسئله پابندی در حقوق بین‌الملل می‌پردازد که کمتر مورد توجه قرار گرفته است و آن نقش قوانین داخلی و به‌طور کلی تأثیر بازیگران داخلی در تحقق تعهد و پابندی به قواعد و مقررات بین‌المللی است. این موضوع از اهمیت بسزایی برخوردار است، چرا که بسیاری از توافقات بین‌المللی برای به‌اجراء آمدن مستقیماً خواهان قانونگذاری داخلی از سوی کشورهای متعاقد می‌شوند از جمله این توافقات، تعهدات محیط‌زیستی یا تعهداتی است که در اساس به حقوق و تکالیف افراد می‌پردازند؛ از آن جمله اشخاص حقیقی در قلمرو حقوق بشر یا اشخاص حقوقی در قلمرو سرمایه‌گذاری‌های خارجی هستند.^{۱۳۴} همان‌طور که گفته شد، جوامع رفتاری تأثیر بسزایی بر فرایند ساختن و برساختن هنجارهای حقوق بین‌الملل دارند و در این میان هم هنجارها دست‌اندرکار شکل‌گیری تعاملات بین‌المللی هستند و هم تعاملات بین‌المللی در کار برساختن هنجارها مشارکت دارند. در همین مسیر، جوامع رفتاری می‌توانند به بازیگران داخلی و جوامع ملی گسترش یابند و جوامع ملی نیز در فرایند تعاملات بین‌المللی اثرگذار شوند.^{۱۳۵} در واقع نفس قانونگذاری داخلی خود بخشی از فرایند تعاملات بین‌المللی است که به

130. *Ibid.*, p. 103.

131. *Ibid.*, pp. 103, 220-270.

132. *Ibid.*, pp. 102-103.

133. *Ibid.*, p. 103.

134. *Ibid.*, p. 114.

135. *Ibid.*, p. 118.

شکل‌گیری فهمی مشترک از هنجارها و در نهایت، احراز ملاک‌های قانونیت منجر می‌شود.^{۱۳۶} در همین خصوص این نظریه به موضوع ممنوعیت مجازات اعدام اشاره می‌کند و اینکه چون این نوع از مجازات همچنان در قوانین داخلی تعداد قابل‌توجهی از کشورها وجود دارد،^{۱۳۷} شکل‌گیری فهم مشترک بین‌المللی در این خصوص بسیار محدود و حداقلی است. این نظریه گوشزد می‌کند که در هنگام تدوین معاهده یا ارجاع به عرف بین‌المللی باید وجود فهم مشترک و تعاملات سازنده آن مورد نظر باشد و قانونگذاران نمی‌توانند فراتر از فهم مشترک بین‌المللی گام بردارند. در غیر این صورت، قاعده مورد نظر از قانونیت برخوردار نخواهد بود. در این گونه موارد که قوانین داخلی همراهی کافی برای قانونگذاری جدید را در عرصه بین‌المللی فراهم نمی‌کنند بهتر است مفاد قوانین بین‌المللی منعطف و با بافتاری گشوده^{۱۳۸} مدون شوند تا امکان تعامل تدریجی میان بازیگران بین‌المللی فراهم شود و هم‌زمان نظام‌های حقوقی داخلی کشورها از حاشیه مجاز^{۱۳۹} کافی برخوردار شوند. این موضوع خود با تکثر فرهنگی میان بازیگران بین‌المللی همخوانی بیشتری دارد که در نتیجه می‌تواند زمینه‌ساز تعاملات آتی بین‌المللی شود، چرا که در این صورت دولت‌ها تمایل بیشتری برای همکاری و تعامل و شاید روزی تغییر نهایی قوانین داخلی خود مثلاً برای لغو مجازات اعدام خواهند داشت بدون اینکه احساس کنند خواسته بخشی از جامعه بین‌المللی بر آن‌ها تحمیل شده است.^{۱۴۰} می‌توان لغو و محدودسازی اجرای مجازات اعدام را در بسیاری کشورها در دو دهه اخیر در همان راستا تحلیل کرد. بنابراین تقویت پایبندی بین‌المللی در گرو همراهی بیشتر نظام‌های حقوقی داخلی کشورها است و این قوانین نقش مهمی در ارتقای حس التزام و پایبندی بین‌المللی بازی می‌کنند که به خودی خود می‌تواند تضمینی برای مقابله با هرگونه سلطه‌گری در پوشش قواعد و مقررات بین‌المللی باشد.

۴-۴. حقوق بین‌الملل تعاملی: پایبندی و منبع اقتدار

تا اینجا ابعاد مختلف این نظریه بررسی شد ولی پیش از بررسی رابطه یکجانبه‌گرایی و نظریه

136. *Ibid.*, p. 120.

137. در آخرین گزارش *عفو بین‌الملل* آمده است که تا پایان ۲۰۲۰، ۱۴۴ کشور مجازات اعدام را در قوانین‌شان لغو کرده‌اند یا در عمل اجرای مجازات اعدام را متوقف کرده‌اند. بنابراین به نظر می‌رسد حدود ۵۰ کشور در جهان همچنان اصرار بر اجرای این نوع مجازات دارند، اگرچه ۸۸ درصد از اجرای مجازات اعدام، تنها در چهار کشور ایران، مصر، عراق و عربستان سعودی صورت می‌گیرد. ن.ک:

Amnesty International, *Amnesty International Global Report: Death Sentences and executions 2020*, (2021) <<https://www.amnesty.org/download/Documents/ACT5037602021ENGLISH.PDF>> last seen 6 July 2021.

138. Open texture

139. Margin of appreciation

140. Brunnée, Jutta and Toope, Stephen, *op.cit.*, pp. 16, 119-120.

تعاملی لازم است در خصوص برداشت این نظریه از کلیت نظام حقوق بین‌الملل و تبیین منبع اقتدار قواعد آن در راستای مباحث مطرح‌شده در بخش‌های اول و دوم این اثر، تحلیلی مختصر ارائه شود. در این خصوص می‌توان گفت که حقوق‌دانان بین‌المللی به دلیل دل‌مشغولی پوزیتیویستی معمولاً بر هنجارهای حقوقی‌ای که از منبع اقتدار رسمی صادر شده باشد تأکید داشته‌اند و نقش تعاملات بین‌المللی در عملکرد مداوم مبتنی بر قواعد بین‌المللی و ایجاد حس پایبندی به آن‌ها را دست‌کم گرفته‌اند.^{۱۴۱} اما این نظریه به شدت معطوف به عملکرد در مناسبات بین‌المللی است و به چگونگی ایجاد و نهایتاً پایبندی به آن‌ها می‌پردازد.^{۱۴۲} در اینجا عملکرد از ایده آن جدا نیست بلکه عملکرد در اثر تعامل میان ایده و ساختارها هستی می‌یابد.^{۱۴۳} همچنین عملکرد در این نظریه، متأثر از سازه‌گرایی چنین تعریف می‌شود: «الگوهای رفتاری معنی‌دار اجتماعی که تا حدود زیادی به نحو قابل‌قبولی به اجرا درمی‌آیند و هم‌زمان دربردارنده، نمایاننده و تبلور گفتمان‌ها و دانش‌های زمینه‌ای جهان واقعی هستند».^{۱۴۴}

در نتیجه طبق این نظریه، منشأ اقتدار نظام حقوقی، خصوصیتی درونی است که ناشی از عمل مداوم همراه با احراز ملاک‌های قانونیت خواهد بود. بدین ترتیب با قرارگرفتن اقتدار نظام حقوقی در درون آن به‌عنوان خصوصیت ذاتی، درک دایره‌وار از حقوق به چشم می‌خورد که از درک رایج خطی متفاوت بوده و مشکلات آن را نخواهد داشت، چرا که در درک خطی در نهایت، منشأ قانون باید در نقطه‌ای بیرون از نظام حقوقی قرار می‌گرفت؛ مثلاً در امر قدرت از طریق نهاد سیاسی همانند آستین و هارت، یا اینکه از هنجار اولیه یا برتر ناشی می‌شد همانند کلسن که در نهایت منشأ قانون در تمامی این نظریات، جایی بیرون از نظم حقوقی قرار می‌گرفت. ولی در این نظریه، حقوق به‌صورت دایره‌ای منشأ اقتدار خود خواهد بود.^{۱۴۵} در اینجا درک این نظریه از مفهوم حقوق، بسیار نزدیک به آن چیزی است که مارتی کاسکنیمی متأثر از کانت و وبر در نظر دارد که حقوق اساساً در خصوص این است که افراد اعم از حقیقی یا حقوقی چگونه باید در جامعه با یکدیگر ارتباط داشته باشند نه مجموعه‌ای از قوانین و قواعد از پیش تعیین‌شده.^{۱۴۶} ناگفته پیداست که همین درک دایره‌ای از حقوق بین‌الملل، تا چه حد با خصوصیت غیرسلسله‌مراتبی و نامتمرکز این نظام حقوقی و همچنین نفی سلطه‌جویی در آن، آن‌چنان که شرح داده خواهد شد انطباق دارد؛ چرا که این برداشت، قواعد تحمیلی دولت‌های قدرتمند را

141. *Ibid.*, p. 129.

142. Brunnée, Jutta and Toope, Stephen, *op.cit.*, pp. 69, 353.

143. *Ibid.*, p. 354.

144. Adler, Emanuel and Pouliot, Vincent, 'International Practices', *International Theory*, 2011, 3(1) pp. 1, 4.

145. Brunnée, Jutta and Toope, Stephen, *op.cit.*, pp. 91, 171.

146. Brunnée, Jutta and Toope, Stephen, *op.cit.*, pp. 69, 351.

امری بیرونی و خارجی بر نظام حقوق بین‌الملل فرص می‌کند و جلوی مشروعیت‌بخشیدن به آن‌ها را می‌گیرد مگر اینکه به صورت درونی از طریق فرایند مداوم تعاملات بین‌المللی از قانونیت و لاجرم مشروعیت کافی برخوردار شود که در بخش‌های پیش رو تحلیل خواهد شد.

۵. حقوق بین‌الملل تعاملی: یکجانبه‌گرایی و سلطه

پس از شرح مبسوط در فوق، اکنون جنبه‌ای مهم از این نظریه که مستقیماً به پرسش اصلی این نوشتار یعنی یکجانبه‌گرایی مربوط می‌شود بررسی خواهد شد.

۵-۱. تکرر دولت‌ها در حقوق بین‌الملل و مقابله با سلطه‌جویی در روابط بین‌المللی

به واقع هر جا که سخن از یکجانبه‌گرایی به میان می‌آید، موضوع بازتولید انواع سلطه‌گری در حقوق بین‌الملل هم به پیش کشیده می‌شود. در طول قرن بیستم، جریان‌هایی در مخالفت با جهان‌شمولی حقوق بین‌الملل (غربی) برخاستند؛ از شوری و رویکرد مارکسیستی به حقوق بین‌الملل تا دوران پسا استعمار که برخی حقوق‌دانان و دولت‌های آنان با رویکرد جهان‌سومی، اروپا (غرب) محور حقوق بین‌الملل را به زیر سؤال بردند و خواستار تجدیدنظر در ساختار حقوق بین‌الملل معاصر به‌عنوان نظامی دست‌ساز استعمارگران شدند.^{۱۴۷}

علی‌رغم آن، آنچه به بیان مارتی کاسکنیمی مأموریت متمدن‌سازی حقوق بین‌الملل نام گرفته، هرگز از ساحت این نظام حقوقی محو نشده و با عناوین جدیدی در قالب ابعاد جهان‌شمول حقوق بین‌الملل در دوران ما نیز دنبال شده است.^{۱۴۸} از جمله این گفتمان‌های جهان‌شمول می‌توان از حقوق بشر، اقتصاد نئولیبرال و حکمرانی دموکراتیک یاد کرد که همه اینها ذیل مفهوم گنگی چون جامعه جهانی^{۱۴۹} توجیه می‌شوند.^{۱۵۰} اما نظریه تعاملی اذعان دارد که مفهومی چون جامعه جهانی وجود خارجی ندارد و اصولاً با توجه به تنوع دولت‌ها در زمینه قدرت، ثروت، فرهنگ و ایدئولوژی نمی‌توان از وجود درک مشترکی در خصوص جهان‌شمولیت

147. Shaw, Malcolm, *International Law* (8th edn, CUP 2017), pp. 23-31.

148. Koskenniemi, Martti, *The Gentle Civilizer of Nations: The Rise and Fall of International Law 1870-1960* (CUP 2004), pp. 11-97, 413-509.

149. International community

150. Brunnée, Jutta and Toope, Stephen, *op.cit.*, pp. 16, 79. See also Chesterman, Simon, *You, the People The United Nations, Transitional Administration, and State-Building* (OUP 2004), pp. 126-153; Stahn, Carsten, *The Law and Practice of International Territorial Administration Versailles to Iraq and Beyond* (CUP 2008), pp. 479-517, 758-760; Anne Orford, 'Book Review Article: International Territorial Administration and the Management of Decolonization' (2010) 59(1) *International and Comparative Law Quarterly*, pp. 227, 245-249.

برای درک بهتر این موضوع، ن.ک: صص ۳ و ۴ و بحث در خصوص رابطه قواعد آمره و جامعه جهانی در نظام حقوق بین‌الملل معاصر.

گفتمان‌های نام‌برده خبر داد.^{۱۵۱} شایان ذکر است که آنچه این نظریه از آن به جوامع رفتاری یاد می‌کند به کلی با مفهوم جامعه جهانی تفاوت دارد. جوامع رفتاری که در بستر آن‌ها درک مشترک حاصل از تعامل زاده می‌شود، همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، در واقع مجامعی هستند که بازیگران بین‌المللی به معنای موسع کلمه علی‌رغم تفاوت‌هایشان، در آن‌ها گرد هم می‌آیند و با یکدیگر به تعامل می‌پردازند.^{۱۵۲} همان‌طور که پیش‌تر بیان شد، این نظریه بر اساس وجود درک مشترک حداقلی در میان بازیگران بین‌المللی که تعاملات میان آن‌ها را هدایت می‌کند بنا شده است. در نتیجه از تحمیل هریک از ارزش‌های مفروض جهان‌شمول می‌پرهیزد، به‌جای آن از مفهوم قانونیت پیش‌تر گفته‌شده که شامل ملاک‌های شکلی و نه محتوایی است تبعیت می‌کند که می‌تواند بهترین تضمین برای پاسداری از تنوع و تکرار بازیگران بین‌المللی قلمداد شود.^{۱۵۳} جوامع رفتاری در این نظریه تنها نیاز به وجود درک مشترک جمعی حداقلی میان تابعان از آنچه در حال انجام آن هستند و چرایی عملکردشان دارند، نه وجود جامعه جهانی یکدست که تابعان آن اهداف مشترکی را دنبال کنند. بنابراین وجود جامعه یکدست و منسجم پیش از وقوع قانونگذاری و تعامل ضروری نخواهد بود.^{۱۵۴} در این راستا تأکید این نظریه بر وجود جوامع رفتاری به نوعی پاسخی است به این موضوع که چگونه حقوق بین‌الملل می‌تواند مانع تهدیدات سلطه‌طلبانه قدرت‌های برتر شود چرا که حتی اگر قدرت‌های برتر در جریان انعقاد معاهدات بین‌المللی یا شکل‌گیری عرف‌های بین‌المللی در موقعیت برتر باشند باز هم برقراری این قواعد موضوعه، تنها آغاز راه بوده و به معنی تضمین پایبندی و عملکرد گسترده تابعان حقوق بین‌الملل به مفاد آن‌ها نخواهد بود.^{۱۵۵}

به‌عنوان مثال، می‌توان از نقش قدرت‌های غیرغربی در توسعه و تغییر در حقوق بین‌الملل یاد کرد زیرا یکی از مزیت‌هایی تفسیر تعاملی از حقوق بین‌الملل این است که بهتر می‌تواند نقش و تأثیر جهان غیرغربی یا آنچه را که در ادبیات حقوق بین‌الملل، گاه از آن به حاشیه تعبیر می‌شود در تبیین تاریخ دگرگونی و توسعه حقوق بین‌الملل نشان دهد. به‌عنوان مثال، کشورهای رهاشده از قید استعمار بودند که تعریف دولت در حقوق بین‌الملل را دچار تغییری بنیادین کردند. در ابتدا مفاهیم دولت و حاکمیت در حقوق بین‌الملل به علت خواستگاه اروپایی‌اش با مفهوم تمدن و استانداردهای متمدن‌بودن گره خورده بود و در نتیجه آن تنها دولت‌های اروپایی و سپس امریکا از تمدن برخوردار بوده و شایسته نام دولت بودند در حالی که از بقیه جهان به سرزمین‌های

151. Brunnée, Jutta and Toope, Stephen, *op.cit.*, pp. 16, 79.

152. *Ibid.*, p. 80.

153. *Ibid.*

154. Brunnee, Jutta and Toope, Stephen, "Interactional International Law: An Introduction", *International Theory*, Vol. 3(2), 2011, pp. 307, 313-314.

155. Dunoff, *op.cit.*, pp. 15, 332-333.

نامتمدن تعبیر می‌شد که اروپایی‌ها تنها وظیفهٔ متمدن‌سازی آن‌ها را بر عهده داشتند. اما با استقلال تدریجی این ملت‌ها و مقاومت آن‌ها در برابر برداشت تمدن-محور غربی از مفهوم دولت، سرانجام ملاک‌های صوری مندرج در کنوانسیون مونته‌ویدئو در خصوص تعریف دولت در حقوق بین‌الملل پذیرفته شد. بنابراین دربارهٔ ارتباط این تحول با نظریهٔ تعاملی می‌توان به اهمیت محوری جوامع رفتاری اشاره کرد، آن‌چنان که با تلاش حقوق‌دانان و دولت‌های امریکای لاتین، سرانجام ملاک متمدن‌بودن برای به‌رسمیت شناخته‌شدن یک دولت، از دستور کار حقوق بین‌الملل خارج شد و این پدیده از طریق جوامع رفتاری می‌تواند بهتر قابل توضیح باشد تا تأکید بر مفهوم گنگی چون جامعهٔ جهانی که حتی می‌تواند زمینه‌ساز توجیه انواع سلطه‌گری‌ها شود.^{۱۵۶}

هشت پیش‌شرط شکلی قانونیت که پیش‌تر شرح داده شد، در واقع تلاشی است از سوی این نظریه تا از شکل‌گیری درک مشترک که مبتنی بر ارزش‌های ایدئولوژیک تنها بخشی از تابعان جامعهٔ بین‌المللی باشد، احتراز کند و با در نظر قراردادن فرایند مشارکتی قانونگذاری آن‌چنان که مورد نظر سازه‌گرایان نیز هست، حقوق بین‌الملل را از یکی از مهم‌ترین انتقادهایی که به لحاظ تاریخی به آن وارد می‌شود رها سازد، و آن اینکه حقوقی است که از طریق سلطهٔ قدرت‌های غربی، به‌واقع بین‌المللی شده است، چرا که این ملاک‌ها به‌دور از هرگونه تحمیل محتوایی تنها به‌صورت حداقلی به توضیح فرایند قانونگذاری در حقوق بین‌الملل می‌پردازند.^{۱۵۷} در همین راستا تلاش فولر بر آن بوده است تا نظریه‌ای ارائه دهد که بتواند دربرگیرندهٔ حداکثر بازیگران اجتماعی باشد و از تحمیل یک نوع نظام ارزشی-اخلاقی خاص بر تعامل‌گران در زندگی جمعی احتراز جوید.^{۱۵۸} در واقع از طریق تعامل و مشارکت بازیگران اجتماعی در فرایند قانونگذاری، بی‌طرفی حقوقی محقق می‌شود که یکی از جنبه‌های نوآورانه و هم‌زمان آرمانی به‌کارگیری آرای فولر در این نظریه است. نظریهٔ تعاملی متأثر از فولر همچنین تأکید دارد که بدون التزام واقعی به تنوع در نظام بین‌المللی و تعامل جدی میان بازیگران نمی‌توان از وجود حاکمیت قانون در نظام بین‌المللی سخن گفت. به همین دلیل طبق نظریهٔ تعاملی، تمامی آنچه رسماً به‌عنوان قانون در حقوق بین‌الملل پذیرفته شده است، از قانونیت واقعی برخوردار نیست و نمی‌تواند امری قانونی تلقی شود، مگر ملاک‌های قانونیت را احراز کند.^{۱۵۹} این نظریه اگرچه خود اذعان می‌دارد که متعلق به سنت لیبرالی عقلانیت حقوقی است، تأکید دارد که درک آن‌ها از حقوق بر مبنای نظریهٔ فولر که موجودیت هر نظام حقوقی را محصول اصول خودآیینی فرد و ضرورت ارتباط میان افراد می‌داند، منجر به تحمیل هیچ ارزش جهان‌شمولی به نظام حقوق بین‌المللی حتی اصل فردگرایی لیبرال

156. Brunnee, Jutta and Toope, Stephen, *op.cit.*, pp. 91, 179-180.

157. Brunnee, Jutta and Toope, Stephen, *op.cit.*, pp. 16, 43-44.

158. *Ibid.*, pp. 42-44.

159. *Ibid.*, pp. 80-81.

نمی‌شود. در واقع با توجه به درک دایره‌ای از امر حقوقی خودآیینی فرد و تمایل او به تعامل، خود به‌تنهایی ضامن تنوع و تکثر در میان جوامع بشری تلقی می‌شود و در نهایت، مانعی بر سر راه انواع سلطه‌گری‌ها ایجاد می‌کند،^{۱۶۰} چرا که در عمل مفاهیم پایبندی و درک مشترک و تحقق آن‌ها از طریق جوامع رفتاری همچون تضمینی در برابر تلاش‌های یکجانبه قدرت‌های سلطه‌جو در مناسبات بین‌المللی از طریق تغییر قوانین به نفع خودشان عمل خواهند کرد و آن‌ها نیز خود ریشه در خودآیینی افراد (تابعان حقوق بین‌الملل) و میل آن‌ها به تعامل با یکدیگر دارند. همچنین همان‌طور که پیش از این بیان شد، شکل‌گیری پایبندی به تعهدات حقوقی در این نظریه، خود در ارتباط با تحقق یکی از مهم‌ترین کارکردهای حقوق در خصوص مقابله با تعدی قدرتمندان به حقوق بقیه تابعان یک نظام حقوقی تعریف می‌شود.^{۱۶۱}

۵-۲. تحلیل نظریه حقوق بین‌الملل تعاملی از یکجانبه‌گرایی

همان‌طور که در این نظریه مشهود است، خالقان آن در صددند تا در فضای پسا یازده سپتامبر و اشغال عراق، به چرایی این موضوع پردازند که فرایند قانونگذاری در حقوق بین‌الملل چگونه است و علی‌رغم آنچه رایج است آیا قدرت‌های برتر می‌توانند هرآنچه را که اراده‌شان باشد، به‌دور از هرگونه مانع و رادعی تبدیل به قانون کنند؟ به نظر می‌رسد این نظریه توانسته است با نشان دادن عدم کامیابی امریکا در قانونی کردن جنگ (دفاع) پیشگیرانه، تغییر ممنوعیت مطلق شکنجه یا تغییر مقررات در خصوص حفاظت از محیط‌زیست به این سؤال پاسخ دهد که قدرت‌های برتر هر آنچه را که اراده کنند از طریق نقض مقررات موجود نمی‌توانند تبدیل به قوانین جدید کنند و این به علت ماهیت فرایند قانونگذاری در حقوق بین‌الملل است که بر مبنای درک فولری و نظریه سازه‌گرایان، فرایندی تعاملی است و جایی برای قانونگذاری یکجانبه باقی نمی‌گذارد. همچنین با توجه به نکات بالا، ظهور دوباره یکجانبه‌گرایی دولت امریکا در زمان ریاست جمهوری دونالد ترامپ و ناکامی این کشور در همراه کردن سایر بازیگران بین‌المللی با خود، بهتر می‌توان توانایی این نظریه را در خصوص ماهیت حقوق بین‌الملل سنجید.

بدون شک، این نظریه، توسل به اعمال یکجانبه را برای تمامی بازیگران بین‌المللی مجاز می‌داند، اما به جای تمرکز بر مفاهیمی چون نقض-مجازات که در هنگام بحث از یکجانبه‌گرایی سلطه‌جویانه به پیش کشیده می‌شود، قانونیت و مشروعیت آن را تنها در فرایند تعاملی حقوق بین‌الملل می‌سنجد بدون اینکه آن را صرفاً به‌صورت فرمالیستی، قانونی یا غیرقانونی اعلام کند. در واقع این نظریه، یکجانبه‌گرایی در روابط بین‌المللی را به‌عنوان امری که در آن حقوق و

160. *Ibid.*, p. 81.

۱۶۱. ن.ک: ص ۱۲.

سیاست با یکدیگر می‌آمیزند و در بسیاری موارد عملاً تفکیک میان آن‌ها ناممکن بوده یا بسیار دشوار است، بازشناسی و آن را پدیده‌ای طبیعی در حقوق بین‌الملل قلمداد می‌کند، اما در مقابل با تمرکز بر مفهوم پایبندی، سعی در نشان‌دادن این واقعیت دارد که چگونه تعاملات بین‌المللی همچون مانعی در برابر یکجانبه‌گرایی سلطه‌جویانه در حقوق بین‌الملل عمل می‌کنند.

بنابراین همان‌طور که پیش‌تر شرح داده شد، یکجانبه‌گرایی سیاسی بیشتر با درک استثناگرایی از حقوق بین‌الملل همراهی دارد که بر مبنای آن، دولت‌های قدرتمند به‌طور کامل حقوق بین‌الملل را به کناری نمی‌نهند، برخلاف معافیت‌جویی که سعی در نادیده‌انگاری مطلق حقوق بین‌الملل در موردی خاص دارد؛ بلکه دولت‌های قدرتمند نیز تلاش دارند تا منافع خودشان را در قالب تفسیری جدید از قوانین موجود یا وضع قانونی جدید توجیه کنند که این امر، خود زمانی با توفیق همراه خواهد بود که در فرایند دایره‌ای تعاملات بین‌المللی مورد حمایت گسترده‌ی سایر تابعان و بازیگران بین‌المللی قرار گیرد.

همین‌طور این نظریه تأکید می‌کند که فرایند ایجاد قواعد و مقررات بین‌المللی از فرایند اجرای آن‌ها مجزا نیست چرا که در غیر این صورت به علت تفاوت‌های ساختاری برشمرده در حقوق بین‌الملل، نهایتاً باید به اظهار صرف صوری قوانین بسنده کرد.^{۱۶۲} با توسل به ملاک انطباق و فرایند مشارکتی تعامل که پیش‌تر توضیح داده شد، مفاهیم پایبندی و عملکرد، تفسیری گسترده‌تر می‌یابند؛ بدین معنی که شامل مؤلفه‌هایی همچون استدلال حقوقی، تفسیر، معارضه، اجرا و اعمال قواعد و مقررات بین‌المللی خواهند بود که از طریق آن‌ها تابعان، پایبندی و وفاداری خود به هنجارهای حقوقی را ابراز می‌کنند. طبق این تفسیر، ملاک انطباق احراز خواهد شد حتی اگر یکی از تابعان حقوق بین‌الملل، یکی از قواعد آن را نقض کند، مشروط بر اینکه سایر تابعان، مُصر به حفظ و پایبندی به آن قاعده‌ی مشخص باقی بمانند. حتی می‌توان از این هم فراتر رفت و چنین استدلال کرد که رفتارهای معارضه‌جویانه در برابر قواعد و مقررات بین‌المللی که در مواردی منجر به نقض آشکار آن‌ها می‌شود می‌توانند به تقویت آن مقررات و قواعد بینجامند یا منجر به تغییر و اصلاح آن‌ها شوند. در نتیجه نقض حتی می‌تواند در فرایند تکوین پایبندی، نقشی تقویت‌کننده و ایجابی داشته باشد.^{۱۶۳}

در همین راستا ممکن است این نظریه با انتقاد اساسی مواجه شود که تفاوت دولت‌ها در برخورداری از قدرت و ثروت سبب می‌شود قدرتمندان مقررات را به‌صورت یکجانبه‌نادرانه انگارند بدون اینکه از آن‌ها بازخواستی صورت گیرد و این خود در عمل موجب بروز نوعی معافیت‌جویی

162. Koskenniemi, Martti, "The Mystery of Legal Obligation", *International Theory*, Vol. 3(2), 2011, pp. 319, 322.

163. Brunnée, Jutta and Toope, Stephen, "International Law and the Practice of Legality: Stability and Change", *Victoria University of Wellington Law Review*, 2018, Vol. 49(4), pp. 429, 436.

در حقوق بین‌الملل می‌شود.^{۱۶۴} اما در پاسخ، ضمن یادآوری تفاوت‌های حقوق بین‌الملل و حقوق داخلی، نقش بنیادین یکجانبه‌گرایی در حقوق بین‌الملل و همچنین پذیرش امکان تأیید قوانین ناعادلانه در اثر تعامل جوامع رفتاری، می‌توان به این واقعیت مهم اشاره داشت که بدون وجود تعامل و درک مشترک میان بازیگران بین‌المللی، حتی کشورهایی چون امریکا هم نمی‌توانند مقررات موجود را به شکلی که می‌خواهند تغییر دهند یا رفتارهای خود را در جامه حقوق توجیه کنند. شاید بهترین مثال در این خصوص تلاش کشورهای غربی برای ارائه تفسیری جدید در خصوص حق دفاع از خود در برابر اقدامات مسلحانه گروه‌های غیردولتی در خاک دولت ثالث باشد. علی‌رغم تلاش گسترده این دولت‌ها برای انطباق ماده ۵۱ منشور ملل متحد با اقدام نظامی بدون رضایت دولت‌هایی که در قلمرو آن‌ها گروه‌های غیردولتی مسلح مستقر هستند، چنانچه این دولت‌ها به دلایل مختلف، ناتوان یا به علل سیاسی دیگری فاقد اراده لازم برای مبارزه با آن‌ها باشند و این گروه‌ها نیز هم‌زمان دست به اقداماتی در سطح جهانی علیه سایر دولت‌ها بزنند، دولت‌های قربانی اقدامات تروریستی نمی‌توانند با استفاده از قاعده عملکرد متعاقب مندرج در کنوانسیون حقوق معاهدات وین، تفسیر جدیدی از ماده ۵۱ ارائه دهند. این بیش از همه به علت اصرار بر پایبندی به تفسیر رایج و مضیق این ماده از سوی اکثریت دولت‌ها در جامعه جهانی از جمله دولت‌های جهان سومی یا غیرغربی بوده است.^{۱۶۵} می‌توان به شکست اخیر امریکا در تصویب قطعنامه در جهت جلوگیری از لغو تحریم تسلیحاتی ایران نیز اشاره کرد. همچنین می‌توان به فهرست موارد یکجانبه‌گرایی در سال‌های اخیر که به نوعی با توفیق همراه بوده است، به جنگ تجاری میان امریکا و چین و تلاش برای تجدیدنظر در مفاد پیمان نفتا از طریق نقض مقررات آن، هر دو در دوران ریاست جمهوری ترامپ اشاره کرد که اولی منجر به آغاز مذاکرات میان چین و امریکا و حصول توافق دوجانبه میان آن‌ها شد و دومی نیز منجر به انعقاد پیمان جدیدی میان سه کشور امریکا، کانادا و مکزیک شد. به‌عنوان مثال روشن دیگر در اثبات این تحلیل می‌توان به مذاکرات هسته‌ای میان ایران و سایر اعضای برجام برای بازگشت امریکا و لغو تحریم‌های یکجانبه این کشور علیه ایران در دوران دونالد ترامپ اشاره کرد که در هنگام نگارش این اثر در وین همچنان در جریان است. اگرچه هنوز این مذاکرات به نتایج ملموسی نرسیده است و شاید همچنان راه درازی برای رسیدن به توافقی از سوی تمامی اعضای برجام و امریکا با ایران در راه باشد، این نکته در تأیید مباحث مطرح‌شده از سوی این نظریه شایان ذکر است که یکجانبه‌گرایی دونالد ترامپ سرانجام از سوی جانشین او جو بایدن مورد

۱۶۴. برای درک بهتر از مفهوم معافیت‌جویی و اینکه چرا در حقوق بین‌الملل بیشتر استثنای‌گرایی وجود دارد تا معافیت‌جویی، ن.ک: شماره ۲ همین مقاله.

165. Brunnée, Jutta and Toope, Stephen, 'Self-Defence Against Non-State Actors: Are Powerful States Willing But Unable to Change the Law?' *ICLQ*, Vol. 67(2), 2018, pp. 263-286.

تجدیدنظرخواهی واقع شد و این را می‌توان ناشی از مقاومت سایر دولت‌ها بر سر پایبندی به برجام و تأکید بر مذاکره مجدد و بازگشت امریکا به این توافق بین‌المللی تحلیل کرد.

در واقع به صورت خیلی روشن می‌توان گفت حقوق بین‌الملل به‌عنوان نظام حقوقی خاص از فرایندها و خصوصیات متفاوتی از حقوق داخلی برخوردار است، چنان که ممکن است نقض مقررات موجود، خود بخشی از فرایند قانونگذاری محسوب و سبب شکل‌گیری مقررات جدید در آینده شود. به‌عنوان مثال، این موضوع خود را بیش از همه در شکل‌گیری عرف‌های بین‌المللی نشان می‌دهد.^{۱۶۶} بنابراین بر مبنای اصل قانونیت، نقض یکجانبه قواعد یا به بیانی دیگر، مقاومت در برابر درک مشترک موجود، خود بخشی از فرایند مداوم قانونگذاری تعاملی تلقی می‌شود که چنانچه موفق به ساخت درک مشترک جدیدی میان بازیگران بین‌المللی نشود از قانونیت برخوردار نخواهد شد، تبدیل به قانون نخواهد شد و در نهایت باید به کناری نهاده شود. در نتیجه اولاً یکجانبه‌گرایی قدرت‌های بزرگ و نقض فاحش مقررات، الزاماً منجر به درک مشترک مبتنی بر تفسیر آن‌ها میان بازیگران بین‌المللی نمی‌شود. ثانیاً لزوم پایبندی به درک مشترک، تضمینی است که اعتراض در برابر سلطه یا توزیع نامتناسب قدرت در نظام حقوق بین‌الملل را مجاز می‌کند^{۱۶۷} و در نهایت، حق نافرمانی در برابر رفتارهای یکجانبه را حتی اگر از سوی برخی قدرت‌های برتر دنبال شود برای سایر دولت‌ها فراهم می‌آورد. در این نظریه قانون به‌عنوان امری ثابت که رفتار تابعان با آن سنجیده می‌شود تعریف نمی‌شود، بلکه رفتار(تعامل) تابعان با یکدیگر خود سازنده قانون و ارزیابنده آن محسوب می‌شود،^{۱۶۸} شکل‌گیری تعهد به قوانین از فرایند قانونگذاری مجزا تلقی نمی‌شود و هر دو بخشی از فرایند تنیده در هم خواهند بود.^{۱۶۹} بنابراین ممکن است نقض خود در این نظریه بخشی از فرایند تعامل و احراز قانونیت تعریف شود.^{۱۷۰} این نظریه به‌درستی محدودیت‌های موجود حتی برای کشورهای قدرتمند را نشان می‌دهد و بر این نکته تأکید می‌نهد که قانونیت هر رفتاری در گرو فرایندی تعاملی است و رفتار یکجانبه دولت‌ها تنها می‌تواند بخشی از این روند باشد که چنانچه منجر به اجماع بین‌المللی نشود از قانونیت برخوردار نخواهد بود و تبدیل به قانون از منظر این نظریه نخواهد شد. در واقع اخلاق درونی قانون: قانونیت و مشروعیت همزاد آن، به بیان فولر، بهترین تضمین در برابر سلطه‌گری یکجانبه دولت‌ها یا آنچه حقوق بین‌الملل سلطه‌جویانه نامیده می‌شود خواهد بود.

166. Koskenniemi, Martti, *From Apology to Utopia; The Structure of International Legal Argument* (CUP 2005), pp. 450-461.

167. Brunnée, Jutta and Toope, Stephen, *op.cit.*, pp. 16, 85-86.

168. *Ibid.*, p. 125.

169. *Ibid.*, p. 123.

170. *Ibid.*, p. 124.

نتیجه

در پایان باید گفت که این نظریه افق‌های نوبی را می‌گشاید و می‌تواند به یکی از بحرانی‌ترین مسائل حقوق بین‌الملل معاصر یعنی نقض یکجانبه قواعد ناشی از نابرابری قدرت میان دولت‌های به لحاظ حقوقی برابر، پاسخی متفاوت و راهگشا دهد. همچنین این نظریه تلاشی برای احترام و تضمین تکثر و تفاوت میان بازیگران بین‌المللی از جمله دولت‌ها بدون تحمیل هیچ‌گونه ایدئولوژی و نظام ارزشی خاصی بر آن‌ها است، در حالی که این موضوع خود یکی از آرزوهای دیرینه دولت‌هایی بوده است که نقش تاریخی فعالی در تکوین حقوق بین‌الملل مدرن نداشته‌اند و همواره به دنبال مقابله با سلطه‌گری‌ها و رسیدن به حقوق واقعاً بین‌المللی به لحاظ بی‌طرفی و برابری در مناسبات جهانی بوده‌اند.

بنابراین می‌توان یافته‌های مقاله را بدین شرح خلاصه کرد که طبق نظریه تعاملی، رفتارهای یکجانبه، حق تمامی دولت‌ها است و این موضوع در راستای احترام به اصل تنوع و تکثر جامعه بین‌المللی است. بدین طریق، یکجانبه‌گرایی خود بخشی از فرایند چندجانبه‌گرایی است و تقابل این دو مفهوم در ادبیات حقوق بین‌الملل نادرست است. بنابراین یکجانبه‌گرایی به خودی خود نامطلوب نبوده، بلکه رفتاری است که در فرایند بساختن قوانین جدید به کار می‌آید. اما برای برخورداری از قانونیت باید با درک مشترک سایر بازیگران نیز در تعامل قرار گیرد؛ در غیر این صورت از احراز قانونیت و مشروعیت ملازم با آن بازمی‌ماند. در واقع استثناگرایی - معافیت‌جویی که معمولاً همراه با نقض قوانین بین‌المللی هستند طبق این نظریه چنانچه با درک مشترک سایر تابعان در تعامل قرار نگیرند، نابرخوردار از قانونیت و مشروعیت قلمداد شده که در نهایت منجر به تغییر مقررات موجود نمی‌شوند. نقطه قوت این نظریه در این است که به روشنی نشان می‌دهد که قدرت‌های برتر چنانچه بخواهند اراده خود را به صورت یکجانبه بر سایر بازیگران بین‌المللی تحمیل کنند در همراه کردن آن‌ها به لحاظ حقوقی شکست خورده، حتی به‌عنوان قدرتمندترین دولت‌ها ناتوان از توجیه حقوقی برتری خود خواهند بود.

منابع:

- Books

- Jutta Brunnée & Stephen J. Toope, *Legitimacy and Legality in International Law an Interactional Account*, CUP, 2010.
- Crawford, James, "Sovereignty as a Legal Value", in James Crawford and Martti Koskenniemi (eds), *The Cambridge Companion to International Law*, CUP, 2012.
- Crawford, James, *Brownlie's Principles of Public International Law*, OUP, 2012.
- Tzanakopoulos, Antonios, *Disobeying the Security Council Countermeasures against Wrongful Sanctions*, OUP, 2011.
- Fuller, Lon, *The Morality of Law*, Yale University Press, 1969.
- Hart, H.L.A., *The Concept of Law*, 3rd edition, OUP, 2012.
- Jean, d'Aspermont, *International Law as A Belief System*. CUP, 2018.
- Shaw, Malcolm, *International Law*, 8th edn, CUP, 2017.
- Koskenniemi, Martti, *The Gentle Civilizer of Nations: The Rise and Fall of International Law 1870–1960*, CUP, 2004.
- Chesterman, Simon, *You, The People, The United Nations, Transitional Administration, and State-Building*, OUP, 2004.
- Lauterpacht, Hersch, "The Place of International Law in Jurisprudence", in Lauterpacht, Elihu (ed.), *International Law: Being the Collected Papers of Hersch Lauterpacht*, Vol. 1, CUP, 1970.
- Lauterpacht, Hersch, *The Function of Law in the International Community*, OUP, 2011.
- Stahn, Carsten, *The Law and Practice of International Territorial Administration Versailles to Iraq and Beyond*, CUP, 2008.
- Koskenniemi, Martti, *From Apology to Utopia; The Structure of International Legal Argument*, CUP, 2005.
- Collins, Richard, "Classical Legal Positivism in International Law Revisited" in Jorg Kammerhofer and Jean D'Aspremont (eds), *International Legal Positivism in A Post-Modern World*, CUP, 2014.
- Summers, James (ed), *Kosovo: A Precedent? The Declaration of Independence, the Advisory Opinion and Implications for Statehood, Self-Determination and Minority Rights*, Martnus Nijhoff, 2011.
- Orakhelashvili, Alexander, *Peremptory Norms in International Law*, OUP, 2006.
- Orakhelashvili, Alexander, "International Law, International Politics and Ideology" in Alexander Orakhelashvili (ed), *Research Handbook on the Theory and History of International Law*, Edward Elgar, c2011.
- Crawford, James, "Responsibility for Breaches of Communitarian Norms: An Appraisal of Article 48 of the ILC Articles on Responsibility

of States for International Wrongful Acts" in Ulrich Fastenrath and Others (eds), *From Bilateralism to Community Interest: Essays in Honour of Bruno Simma*, OUP, 2011.

- Brunnée, Jutta and Toope, Stephen, "Interactional Legal Theory, the International Rule of Law and Global Constitutionalism" in Anthony Lang, Jr. and Antje Wiener (eds), *Handbook on Global Constitutionalism*, Elgar, 2017.
- Brunnée, Jutta and Toope, Stephen, "Constructivism and International Law" in Jeffrey Dunoff and Mark Pollack (eds), *Interdisciplinary Perspectives on International Law and International Relations the State of the Art*, CUP, 2013.
- Goldsmith, Jack and Posner, Eric, *The Limits of International Law*, OUP, 2007.

- Articles

- Koskenniemi, Martti, "Constitutionalism as Mindset: Reflections on Kantian Themes about International Law and Globalization", *Theoretical Inquiries in Law*, Vol. 8(1), 2007.
- Fitzmaurice, Gerald, "The Foundations of the Authority of International Law and the Problem of Enforcement", *Modern Law Review*, Vol. 19(1), 1956.
- Dupuy, Pierre-Marie, "The Place and Role of Unilateralism in Contemporary International Law", *EJIL*, Vol. 11(1), 2000.
- Chinkin, Christine, "The State That Acts Alone: Bully, Good Samaritan or Iconoclast?" *EJIL*, Vol. 11(1), 2000.
- Conklin, William, "The Peremptory Norms of the International Community", *EJIL*, Vol. 23(3), 2012.
- Alvarez, Jose, "Multilateralism and Its Discontents", *EJIL*, Vol. 11(2), 2000.
- Blum, Gabriella, "Bilateralism, Multilateralism, and the Architecture of International Law", *EJIL*, Vol. 49(2), 2008.
- Whittle, Devon, "The Limits of Legality and the United Nations Security Council: Applying the Extra-Legal Measures Model to Chapter VII Action", *EJIL*, Vol. 26(3), 2015.
- Wedgwood, Ruth, "Unilateral Action in the UN System", *EJIL*, Vol. 11(2), 2000.
- Hathaway, James, "America, Defender of Democratic Legitimacy?", *EJIL*, Vol. 11.1, 2000.
- Krisch, Nico, "The Decay of Consent: International Law in An Age of Global Public Goods", *American Journal of International Law*, Vol. 18(1), 2014.
- Koskenniemi, Martti, "International Law and Hegemony: A Reconfiguration",

Cambridge Review of International Affairs, Vol. 17(2), 2004.

- Bradford, Anu and Posner, Eric, "Universal Exceptionalism in International Law", *Harvard International Law Journal*, Vol. 52(1), 2011.
- Alvarez, José, "Hegemonic International Law Revisited", *AJIL*, Vol. 97(4), 2003.
- de Visscher, Charles, 'Cours général de droit international public, 1972, 136 (ii) *Récueil des Cours de l'Académie de Droit International*.
- Anne Orford, "Book Review Article: International Territorial Administration and the Management of Decolonization", *International and Comparative Law Quarterly*, Vol. 59(1), 2010.
- Reus-Smit, Christian, "Obligation through Practice", *International Theory*, Vol. 3, 2011.
- Dunoff, Jeffrey, "What Is the Purpose of International Law?" *International Theory*, Vol. 3, 2011.
- Philip Liste, Jutta Brunnée, Stephen J. Toope. "Legitimacy and Legality in International Law", *European Journal of International Law*, Vol. 22, Issue 2, May 2011.
- Brunnée, Jutta and Toope, Stephen, "History, Mystery, and Mastery", *International Theory*, Vol. 3(2), 2011.
- Krisch, Nico, "Legitimacy and Legality in International Law: An Interactional Account". By Jutta Brunnée and Stephen J. Toope, *AJIL* Vol. 106(1), 2012.
- Adler, Emanuel and Pouliot, Vincent, "International Practices", *International Theory*, Vol. 3(1), 2011.
- Brunnee, Jutta and Toope, Stephen, "Interactional International Law: An Introduction", *International Theory*, Vol. 3(2), 2011.
- Koskeniemi, Martti, "The Mystery of Legal Obligation", *International Theory*, Vol. 3(2), 2011.
- Brunnée, Jutta and Toope, Stephen, "International Law and the Practice of Legality: Stability and Change", *Victoria University of Wellington Law Review*, Vol. 49(4), 2018.
- Brunnée, Jutta and Toope, Stephen, "Self-Defence against Non-State Actors: Are Powerful States Willing But Unable to Change the Law?", *ICLQ*, Vol. 67(2), 2018.

- Instruments

- UNGA Res A/CN.4/L.703 20 July 2006.
- Amnesty International, Amnesty International Global Report: Death Sentences and Executions 2020, (2021) <<https://www.amnesty.org/download/Documents/ACT5037602021ENGLISH.PDF>> last seen 6 July 2021.

- **Cases**

- *S.S. Lotus (France v. Turkey)*, Judgment of 7 September 1927, PCIJ Series A, No. 10 (1927).
- *Tadic Case (Jurisdiction Appeal)* ICTY-94-1, 2 October, 1995.